



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

دار الفکر



مفہوم غدیروں

علی اصغر دشواری



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفهوم غدیر

نویسنده:

علی اصغر رضوانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

| | |
|----|---------------------------|
| ۵ | فهرست |
| ۱۲ | مفهوم غدیر |
| ۱۲ | مشخصات کتاب |
| ۱۲ | مقدمه ناشر |
| ۱۳ | پیشگفتار |
| ۱۳ | واقعۀ غدیر |
| ۱۷ | اهمیت واقعۀ غدیر |
| ۱۸ | موضع جغرافیایی غدیر خم |
| ۱۸ | راویان حدیث غدیر از صحابه |
| ۱۸ | اشاره |
| ۱۹ | حرف الف |
| ۲۰ | حرف باء |
| ۲۰ | حرف ثاء |
| ۲۰ | حرف جیم |
| ۲۰ | حرف حاء |
| ۲۱ | حرف خاء |
| ۲۱ | حرف راء و زاء |
| ۲۱ | حرف سین |
| ۲۲ | حرف طاء |
| ۲۲ | حرف عین |
| ۲۵ | حرف فاء |
| ۲۵ | حرف قاف و کاف |
| ۲۵ | حرف میم |
| ۲۵ | حرف نون |

| | |
|----|--|
| ۲۵ | حرف هاء تا آخر حروف. |
| ۲۶ | راویان حدیث غدیر از تابعین |
| ۲۶ | توضیح - |
| ۲۷ | راویان حدیث در قرن دوم |
| ۲۸ | راویان حدیث در قرن سوم |
| ۲۸ | راویان حدیث در قرن چهارم |
| ۲۸ | راویان حدیث در قرن پنجم |
| ۲۹ | راویان حدیث در قرن ششم |
| ۲۹ | راویان حدیث در قرن هفتم |
| ۳۰ | راویان حدیث در قرن هشتم |
| ۳۰ | راویان حدیث در قرن نهم |
| ۳۱ | راویان حدیث در قرن دهم |
| ۳۱ | راویان حدیث در قرن یازدهم |
| ۳۱ | راویان حدیث در قرن دوازدهم |
| ۳۲ | راویان حدیث در قرن سیزدهم |
| ۳۲ | راویان حدیث در قرن چهاردهم |
| ۳۲ | تواتر حدیث غدیر |
| ۳۲ | اشاره - |
| ۳۳ | کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند |
| ۳۴ | تصریح به صحت حدیث غدیر |
| ۳۴ | اشاره - |
| ۳۴ | ۱ - ابن حجر هیتمی - |
| ۳۴ | ۲ - حاکم نیشابوری - |
| ۳۴ | ۳ - حلبی - |
| ۳۴ | ۴ - ابن کثیر دمشقی - |
| ۳۴ | ۵ - ترمذی - |

- ۶ - ابو جعفر طحاوی - ۳۴
- ۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی - ۳۵
- ۸ - سبط بن جوزی - ۳۵
- ۹ - عاصمی - ۳۵
- ۱۰ - آلوسی - ۳۵
- ۱۱ - ابن حجر عسقلانی - ۳۵
- ۱۲ - ابن مغازلی شافعی - ۳۵
- ۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰) - ۳۵
- ۱۴ - ابو حامد غزالی - ۳۵
- ۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی - ۳۶
- ۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی - ۳۶
- ۱۷ - شیخ ابو المکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶) - ۳۶
- ۱۸ - شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸) - ۳۶
- ۱۹ - حافظ نورالدین هیثمی (۸۰۷) - ۳۶
- ۲۰ - شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳) - ۳۶
- ۲۱ - شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴) - ۳۷
- ۲۲ - شیخ احمد بن باکثیر مکی (۱۰۴۷) - ۳۷
- ۲۳ - میرزا محمد بدخشی - ۳۷
- ۲۴ - ابو العرفان صبان شافعی (۱۲۰۶) - ۳۷
- ۲۵ - ناصر الدین البانی - ۳۷
- البانی و سند حدیث غدیر - ۳۷
- حدیث تهنیت - ۳۹
- توضیح - ۳۹
- راویان حدیث تهنیت از علمای عامه - ۴۰
- مؤلفان پیرامون حدیث غدیر - ۴۲
- اشاره - ۴۲

- ۴۳ ۱ - محمد بن جریر طبری
- ۴۳ ۲ - حافظ ابن عقده
- ۴۳ ۳ - ابوبکر جعابی
- ۴۳ ۴ - علی بن عمر دارقطنی
- ۴۳ ۵ - شمس الدین ذهبی
- ۴۳ ۶ - جزری شافعی
- ۴۳ ۷ - ابو سعید سجستانی
- ۴۴ ۸ - ابو القاسم عبیدالله حسکانی
- ۴۴ ۹ - امام الحرمین جوینی
- ۴۴ دلالت حدیث غدیر
- ۴۴ توضیح
- ۴۴ ۱ - تبادر از حاقّ لفظ
- ۴۴ ۲ - تبادر هنگام اضافه به افراد انسان
- ۴۴ ۳ - استعمال قرآنی
- ۴۴ ۴ - فهم صحابه
- ۴۶ ۵ - اشتراک معنوی
- ۴۷ ۶ - قرینه صدر حدیث
- ۴۹ ۷ - ذیل حدیث
- ۴۹ ۸ - گواهی گرفتن از مردم
- ۴۹ ۹ - اکمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام
- ۵۰ ۱۰ - خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۵۰ ۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۵۰ ۱۲ - ترس پیامبر صلی الله علیه وآله
- ۵۰ ۱۳ - انکار حارث بن نعمان
- ۵۲ ۱۴ - تعبیر به نصب
- ۵۲ ۱۵ - تاج گذاری

| | |
|----|--|
| ۵۳ | ۱۶ - تعبیر به اولویت |
| ۵۴ | اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت |
| ۵۴ | اشاره |
| ۵۴ | ۱ - محمد بن محمد غزالی |
| ۵۴ | ۲ - ابوالمجد محدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی |
| ۵۴ | ۳ - فرید الدین عطار نیشابوری |
| ۵۵ | ۴ - محمد بن طلحه شافعی |
| ۵۶ | ۵ - سبط بن جوزی |
| ۵۶ | ۶ - محمد بن یوسف گنجی شافعی |
| ۵۶ | ۷ - سعیدالدین فرغانی |
| ۵۶ | ۸ - تقی الدین مقریزی |
| ۵۶ | ۹ - سعدالدین تفتازانی |
| ۶۰ | احتجاجات به حدیث غدیر |
| ۶۰ | ۱ - احتجاج امام علی علیه السلام |
| ۶۱ | الف - روز شورا |
| ۶۲ | ب - ایام خلافت عثمان |
| ۶۴ | ج - در اجتماع کوفه |
| ۶۹ | د - احتجاج در جنگ جمل |
| ۶۹ | ه - حدیث سواران در کوفه |
| ۶۹ | و - احتجاج در روز صفین |
| ۶۹ | ۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام به حدیث غدیر |
| ۶۹ | ۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر |
| ۷۱ | بررسی شبهات |
| ۷۱ | بررسی شبهات |
| ۷۱ | ۱ - حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!! |
| ۷۱ | پاسخ |

۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!! ----- ۷۳

پاسخ ----- ۷۳

۳ - «مولى» به معنای اولویت نیست!! ----- ۷۴

پاسخ ----- ۷۴

ریشه واژه «مولى» ----- ۷۴

۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!! ----- ۷۶

پاسخ ----- ۷۶

۵ - امامت حضرت امیرعلیه السلام بعد از عثمان!! ----- ۷۶

پاسخ ----- ۷۷

۶ - امامت باطنی نه ظاهری!! ----- ۷۷

پاسخ ----- ۷۷

۷ - احتمال اولویت در تعظیم!! ----- ۷۸

پاسخ ----- ۷۸

۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!! ----- ۷۸

پاسخ ----- ۷۸

۹ - ذیل حدیث!! ----- ۷۹

پاسخ ----- ۷۹

۱۰ - مولى به معنای محبوب!! ----- ۸۰

پاسخ ----- ۸۰

۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی ----- ۸۰

پاسخ ----- ۸۱

۱۲ - قرینه ای بر حمل بر محبت!! ----- ۸۱

پاسخ ----- ۸۲

۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرف!! ----- ۸۳

پاسخ ----- ۸۳

پى نوشت ها ----- ۸۳

۸۳ ۱ تا ۱۶۰

۹۴ ۱۶۱ تا ۲۹۶

۱۰۵ درباره مرکز

نموده اند، کمال تشکر و امتنان را داریم و ان شاء الله خوانندگان گرامی ما را از نظرات ارشادی خود محروم نفرمایند.

مدیر مسوؤل انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

یکی از مهمترین ادله ولایت و امامت و خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام حدیث معروف «غدیر خم» است. مطابق این حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را از جانب خداوند متعال به امامت بعد از خود منصوب کرده است. سند این حدیث چگونه است؟ بر چه مطالبی دلالت دارد؟ اهل سنت درباره آن چه می گویند و چه شبهاتی را درباره این حدیث مطرح کرده اند؟ اینها مطالبی است که در این بحث مطرح خواهیم کرد.

علی اصغر رضوانی

واقعه غدیر

در دهمین سال هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله قصد زیارت خانه خدا را نمودند، فرمان حضرت مبنی بر اجتماع مسلمانان، در میان قبایل مختلف و طوائف اطراف، اعلان شد، گروه عظیمی برای انجام تکالیف الهی (ادای مناسک حج) و پیروی از تعلیمات آن حضرت، به مدینه آمدند. این تنها حجی بود که پیامبر بعد از مهاجرت به مدینه، انجام می داد، که با نام های متعدد، در تاریخ ثبت شده است، از قبیل: حجها لوداع، حجها لاسلام، حجها لبلاغ، حجها لکمال و حجها لتمام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله، غسل کردند. دو جامه ساده احرام، با خود برداشتند: یکی را به کمر بسته و دیگری را به دوش مبارک انداختند، و روز شنبه، ۲۴ یا ۲۵ ذی قعدة، به قصد حج، پیاده از مدینه خارج شدند. تمامی زنان و اهل حرم خود را نیز، در هودج ها قرار دادند. با همه اهل بیت خود و به اتفاق تمام مهاجران و انصار و قبایل عرب و گروه بزرگی از مردم، حرکت کردند. (۱) بسیاری از مردم به علت شیوع بیماری آبله از عزیمت و شرکت در این سفر باز ماندند با این وجود، گروه بی شماری با آن

حضرت، همراه شدند. تعداد شرکت کننده ها را، ۱۱۴ هزار، ۱۲۰ تا ۱۲۴ هزار و بیشتر، ثبت کرده اند؛ البته تعداد کسانی که در مکه بوده، و گروهی که با علی علیه السلام و ابوموسی اشعری از یمن آمدند به این تعداد افزوده می شود.

بعد از انجام مراسم حج، پیامبر با جمعیت، آهنگ بازگشت به مدینه کردند. هنگامی که به غدیر خم، رسیدند، جبرئیل امین، فرود آمد و از جانب خدای متعال، این آیه را آورد: « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... »؛ (۲) «ای رسول ما! آن چه از جانب پروردگارت به تو نازل شده به مردم ابلاغ کن.» جحفه، منزلگاهی است که راه های متعدد، از آن جا منشعب می شود. ورود پیامبر و یارانش به آن جا، در روز پنج شنبه، هجده ذی الحجه صورت گرفت.

امین وحی، از طرف خداوند به پیامبر امر کرد تا علی علیه السلام را ولی و امام، معرفی کرده و وجوب پیروی و اطاعت از او را به خلق ابلاغ کند.

آنان که در دنبال قافله بودند، رسیدند، و کسانی که از آن مکان عبور کرده بودند، باز گشتند. پیامبر فرمود: خار و خاشاک آنجا را برطرف کنند. هوا به شدت گرم بود، مردم، قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیامبر، چادری تهیه کردند.

اذان ظهر گفته شد و پیامبر، نماز ظهر را با همراهان، ادا کردند. بعد از پایان نماز، از جهاز شتر، محل مرتفعی ترتیب دادند.

پیامبر با صدای بلند، همگان را متوجه ساخت و خطبه را این گونه آغاز فرمود: «حمد، مخصوص خداست، یاری از او می خواهیم، به او ایمان داریم، و توکل ما بر اوست. از

بدی های خود و اعمال نادرست به او پناه می بریم. گمراهان را جز او، پناهی نیست. آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده ای نخواهد بود. گواهی می دهم معبودی جز او نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او فرمود: ای گروه مردم! خداوند مهربان و دانا مرا آگاهی داده که دوران عمرم به سر آمده است. هر چه زودتر دعوت خدا را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شما هر کدام بر حسب آن چه بر عهده داریم، مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: «ما گواهی می دهیم که تو پیام خدا را ابلاغ کردی و از پند دادن ما و کوشش در راه وظیفه، دریغ نمودی، خدای به تو پاداش نیک عطا فرماید!» سپس فرمود: «آیا این که شما به یگانگی خداوند و این که محمد بنده و فرستاده اوست، گواهی می دهید؟ و این که بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و این که مردگان را خدا بر می انگیزد، و این ها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟» همگان گفتند: «آری! به این حقایق، گواهی می دهیم.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند! گواه باش». پس، با تأکید فرمود: «همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض، بر شما سبقت خواهم گرفت و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید؛ پهنای حوض من به مانند مسافت بین «صنعا» و «بصری» است، در آن به شماره ستارگان، قدح ها و جام های سیمین، وجود دارد. بیندیشید و مواظب باشید، که من پس از خودم دو چیز گران بها و ارجمند در میان شما

می گذارم، چگونه رفتار می کنید؟» در این موقع، مردم بانگ برآوردند: یا رسول الله، آن دو چیز گران بها چیست؟ فرمود: «آنچه بزرگ تر است کتاب خداست، که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن، در دست شماست. بنابراین آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. آن چه کوچک تر است، عترت من می باشد. همانا، خدای دانا و مهربان، مرا آگاه ساخت، که این دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد، تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ من این امر را از خدای خود، درخواست نموده ام، بنابراین بر آن دو پیشی نگیرید و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید، که هلاک خواهید شد.»

سپس دست علی علیه السلام را گرفت و او را بلند نمود، تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. مردم او را دیدند و شناختند. رسول الله، این گونه ادامه داد: «ای مردم! کیست که بر اهل ایمان از خود آن ها سزاوارتر باشد؟» مردم گفتند: «خدای و رسولش داناترند.» فرمود: «همانا خدا مولای من است و من مولای مؤمنین هستم و بر آن ها از خودشان اولی و سزاوارترم. پس هر کس که من مولای اویم، علی مولای او خواهد بود.» و بنا به گفته احمد بن حنبل (پیشوای حنبلی ها)، پیامبر این جمله را چهار بار تکرار نمود. سپس دست به دعا گشود و گفت: «بارخدا! دوست بدار، آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوارکنندگان او را خوارگردان. او را معیار، میزان و محور حق و راستی قرار ده.»

آن گاه، پیامبر فرمود: «باید

آنان که حاضرند، این امر را به غایبان برسانند و ابلاغ کنند.»

قبل از پراکنده شدن جمعیت، امین وحی، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»؛ (۳) «امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» در این موقع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ، بر اکمال دین و اتمام نعمت و خشنودی خدا به رسالت من و ولایت علی علیه السلام بعد از من.»

جمعیت حاضر، از جمله شیخین (ابوبکر و عمر) به امیرالمؤمنین، این گونه تهنیت گفتند: «مبارک باد! مبارک باد! بر تو ای پسر ابوطالب که مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.»

ابن عباس گفت: «به خدا سوگند، ولایت علی علیه السلام بر همه واجب گشت.»

حسان بن ثابت گفت: «یا رسول الله! اجازه فرما تا درباره علی علیه السلام اشعاری بسرایم» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو با میمنت و برکت الهی.» در این هنگام، حسان برخاست و چنین گفت: «ای گروه بزرگان قریش! در محضر پیامبر اسلام، اشعار و گفتار خود را درباره ولایت، که مسلم گشت بیان می نمایم.» و این گونه اشعار خود را سرود:

«يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ بِخَمٍ فَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ مَنَادِيًا»

تا آخر اشعار.

اجمالی از واقعه غدیر را، که همه امت اسلامی، بر وقوع آن اتفاق دارند بیان نمودیم. شایان ذکر است که در هیچ جای جهان، واقعه و داستانی به این نام و نشان و خصوصیات، ذکر نشده است. (۴)

اهمیت واقعه غدیر

داستان نصب علی علیه السلام به مقام ولایت، در غدیر خم، از داستان های مهم تاریخ اسلام است؛ شاید داستانی با

اهمیت تر و مهم تر از این واقعه نداشته باشیم. این واقعه بیانگر بقای رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوام دوره الهی آن حضرت در تجلی گاه وجود مبارک علی علیه السلام بوده است.

غدیر، نشان اتحاد و پیوند رسالت و امامت است؛ این دو از یک ریشه و بن روییده اند؛ غدیر، محل ظهور حقایق مخفی و بواطن پنهان شده و ارشاد و هدایت مردمان به این راه است.

غدیر، روز بیعت با حق و روز سرسپردگی است، روز دادوستد جنود شیطان با جنود رحمان است.

غدیر، روز درخشش خورشید عالمتاب از پس ابرهای تاریک است.

موضع جغرافیایی غدیر خم

«غدیر» در لغت به معنای مکان فرو رفته از زمین را گویند که در آن آب باران یا سیل جمع شده و تا تابستان آینده باقی نمی ماند.

درباره کلمه «خم» یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده که «خم» اسم مردی رنگ کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جُحفه است به او نسبت داده اند. (۵)

«غدیر خم» همان گونه که اشاره شد موضعی است بین مکه و مدینه، ولی به مکه نزدیک تر است تا مدینه، و مسافت بین آن تا جُحفه دو مایل است. (۶)

«جُحفه» دهی است بزرگ در بین راه مکه به مدینه، در شمال غربی از مکه. و در قدیم نام آن را «مَهْیَعَه» می نامیدند، ولی بعدها او را به «جُحفه» تغییر نام دادند؛ زیرا «جحفه» به معنای کوچ است، و در آن ایام سیل های مخرب که می آمد مردم آن دیار را کوچ می داد. این منطقه الآن خراب شده است. (۷)

«غدیر خم» در امروز حدود ۱۶۴ کیلومتر از شمال مکه دور است، و حدود ۴۵۰ کیلومتر از طرف جنوب مدینه منوره فاصله دارد.

راویان حدیث غدیر از صحابه

اشاره

عده زیادی از صحابه حدیث غدیر را نقل کرده اند. اینک ما اسامی آن ها را به ترتیب حروف هجاء ذکر خواهیم کرد. ولی به قصد تبرک در ابتدا اسامی اصحاب کساء را نقل خواهیم نمود.

۱ - امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام.

۲ - فاطمه صدیقه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۳ - امام حسن مجتبی علیه السلام.

۴ - امام حسین شهید علیه السلام.

حرف الف

۵ - ابوبکر بن ابی قحافه تمیمی.

۶ - ابو ذویب خویلد.

۷ - ابو رافع قبطی.

۸ - ابو زینب بن عوف انصاری.

۹ - ابو عمره بن عمرو بن مَحْصَن انصاری.

۱۰ - ابو فضاله انصاری، از اهل بدر که در صفین در رکاب حضرت امیر علیه السلام کشته شد.

۱۱ - ابو قدامه انصاری.

۱۲ - ابو لیلی انصاری. بنا بر نقلی در صفین به شهادت رسید.

۱۳ - ابو هریره دوسی.

۱۴ - ابو الهیثم بن تیهان. در صفین به شهادت رسید.

۱۵ - ابی بن کعب انصاری خزرجی، بزرگ قراء.

۱۶ - اسامه بن زید به حارثه کلبی.

۱۷ - اسعد بن زراره انصاری.

۱۸ - اسماء بنت عُمیس خثعمیه.

۱۹ - اُم سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله.

۲۰ - اُم هانی دختر ابوطالب علیه السلام.

۲۱ - انس بن مالک انصاری خزرجی، خادم پیامبر صلی الله علیه وآله.

حرف باء

۲۲ - براء بن عازب انصاری اوسی.

۲۳ - بریده بن عازب انصاری اوسی.

حرف ثاء

۲۴ - ثابت بن ودیعہ انصاری، ابو سعید خزر جی مدنی.

حرف جیم

۲۵ - جابر بن سَمُرہ بن جناده، ابو سلیمان سوائی.

۲۶ - جابر بن عبداللہ انصاری.

۲۷ - جبلة بن عمرو انصاری.

۲۸ - جبیر بن مطعم بن عدی قرشی نوفلی.

۲۹ - جریر بن عبداللہ جابر بجلی.

۳۰ - جنذب بن جناده غفاری ابوذر.

۳۱ - جندع بن عمرو بن مازن انصاری، ابو جُنیدہ.

حرف حاء

۳۲ - حَبَّه بن جوین، ابو قدامہ عُرَنی بجلی.

۳۳ - حُبشی بن جناده سلولی.

۳۴ - حبيب بن بُدیل بن ورقاء خزاعی.

۳۵ - حذیفه بن أسید، ابو سريحه غفاری، از اصحاب شجره.

۳۶ - حذیفه بن یمان یمنی.

۳۷ - حسان بن ثابت.

حرف خاء

- ۳۸ - خالد بن زید، ابو ایوب انصاری. در جنگ با روم به شهادت رسید.
- ۳۹ - خالد بن ولید بن مغیره مخزومی، ابو سلیمان.
- ۴۰ - خزیمه بن ثابت انصاری ذوالشهادتین، که در صفین به شهادت رسید.
- ۴۱ - خُوَیلِد بن عمرو خزاعی، ابو شریح.

حرف راء و زاء

- ۴۲ - رفاعه بن عبد المنذر انصاری.
- ۴۳ - زبیر بن عوّام قرشی.
- ۴۴ - زید بن ارقم انصاری خزرجی.
- ۴۵ - زید بن ثابت ابو سعید.
- ۴۶ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.
- ۴۷ - زید بن عبداللّه انصاری.

حرف سین

- ۴۸ - سعد بن ابی وقّاص، ابو اسحاق.
- ۴۹ - سعد بن جناده عوفی، پدر عطیه عوفی.
- ۵۰ - سعد بن عباد انصاری خزرجی.
- ۵۱ - سعد بن مالک انصاری، ابو سعید خدری.
- ۵۲ - سعید بن زید قرشی عدوی، یکی از عشره مبشره.
- ۵۳ - سعید بن سعد بن عباد انصاری.
- ۵۴ - سلمان فارسی ابو عبداللّه.

٥٥ - سَلَمَه بن عمرو بن الأَكوع اسلم، ابو مسلم.

٥٦ - سمره بن جُنْدب فزازی، ابو سلیمان.

٥٧ - سهل بن حُنَيف انصاری، أوسى.

٥٨ - سهل بن سعد انصاری، خزرجی، ساعدی، ابو العباس.

حرف صاد و ضاد

٥٩ - صُدَيْ بن عجلان باهلی، ابو أُمَامَه.

٦٠ - ضُمیره أسدی.

حرف طاء

٦١ - طلحه بن عبدالله تَمِی.

حرف عین

٦٢ - عامر بن عُمیر نمیری.

٦٣ - عامر بن لیلی بن حمزه.

٦٤ - عامر بن لیلی غِفاری.

٦٥ - عامر بن وائله لیثی، ابو الطفیل.

٦٦ - عائشه دختر ابی بکر.

٦٧ - عباس بن عبد الملك بن هاشم، عموی پیامبر صلی الله علیه وآله.

٦٨ - عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.

٦٩ - عبدالرحمن بن عوف قرشی، زهری، ابو محمّد.

٧٠ - عبدالرحمن بن یعمر دیلی.

٧١ - عبدالله بن عبد الأسد مخزومی.

٧٢ - عبدالله بن بُدَيل بن وَرْقَاء.

٧٣ - عبدالله بن بشير مازني.

٧٤ - عبدالله بن ثابت انصاري.

٧٥ - عبدالله بن جعفر بن ابي طالب هاشمي.

٧٦ - عبدالله بن حنطب قرشي، مخزومي.

٧٧ - عبدالله بن ربيعه.

٧٨ - عبدالله بن عباس.

٧٩ - عبدالله بن ابي أوفى علقمه اسلمي.

٨٠ - عبدالله بن عمر بن خطاب عدوي، ابو عبد الرحمن.

٨١ - عبدالله بن مسعود هذلي، ابو عبد الرحمن.

٨٢ - عبدالله بن ياميل.

٨٣ - عثمان بن عفان.

٨٤ - عبيد بن عازب انصاري.

٨٥ - عدى بن حاتم، ابو طريف.

٨٦ - عطيه بن بسر مازني.

٨٧ - عقبه بن عامر جهني.

٨٨ - عمّار بن ياسر عنسي، ابو اليقظان.

٨٩ - عمّاره خزرجي انصاري.

٩٠ - عمر بن ابي سلمه بن عبد الأسد مخزومي.

٩١ - عمر بن خطاب:

حدیث او را حافظ ابن مغازلی در «المناقب» (۸) به دو طریق، و محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» (۹) و «ذخائر العقبی» (۱۰) به نقل از «مسند احمد» آورده است. و نیز ابن کثیر دمشقی و شمس الدین جزری، عمر را از جمله راویان حدیث «غدیر» به حساب آورده اند. (۱۱)

۹۲ - عمران بن حصین خزاعی، أبو نحید.

۹۳ - عمرو بن حمق خزاعی، کوفی.

۹۴ - عمرو بن شراحیل.

۹۵ - عمرو بن عاص.

- ۹۶

عمرو بن مرّه جُهَنِي، ابو طلحه.

حرف فاء

٩٧ - فاطمه دختر حمزه بن عبد المطلب.

حرف قاف و كاف

٩٨ - قيس بن ثابت شماس انصاري.

٩٩ - قيس بن سعد بن عباده انصاري، خزرجي.

١٠٠ - كعب بن عجره انصاري، مدني، ابو محمد.

حرف ميم

١٠١ - مالك بن حويرث لثي، ابو سليمان.

١٠٢ - مقداد بن عمرو كندي، زهري.

حرف نون

١٠٣ - ناجيه بن عمرو خزاعي.

١٠٤ - نضله بن عتبه اسلمي، ابو برزه.

١٠٥ - نعمان بن عجلان انصاري.

حرف هاء تا آخر حروف.

١٠٦ - هاشم بن ميزقال بن عتبه بن ابي وقاص زهري، مدني.

١٠٧ - وحشي بن حرب حبشي، حمصي، ابو وشمه.

١٠٨ - وهب بن حمزه.

١٠٩ - وهب بن عبدالله سوائي، ابو جحيفه.

١١٠ - يعلى بن مرّه بن وهب ثقفى، ابو مرام.

اینها اسامی صد و ده نفر از بزرگان صحابه بود که ما نقل کردیم، و به طور حتم بیش از این افراد حدیث غدیر را نقل کرده اند، زیرا مطابق نقل تاریخ صد هزار یا بیشتر در سرزمین خم حاضر بوده اند، و طبیعت حال اقتضا می کند که بیش از این تعداد جمعیت این حدیث را نقل کرده باشند، ولی آن چه که با تتبع در کتب اهل سنت به دست آمده این تعداد جمعیت است.

حافظ سجستانی (متوفی ۴۷۷) کتابی به نام «الدرايه في حديث الولاية» در هفده جلد تألیف کرده و در آن طرق حدیث غدیر را ذکر کرده است. او این حدیث را از صد و بیست صحابی نقل کرده است. (۱۲)

راویان حدیث غدیر از تابعین

توضیح

حدیث غدیر را هشتاد و چهار نفر از تابعین نقل کرده اند امثال:

- ابو راشد خُبرانی، شامی. افضل اهل زمان خود در دمشق.

- ابو سلیمان مؤذن، از بزرگان تابعین.

- ابو صالح سَمَّان ذکوان مدنی. احمد بن حنبل او را «ثقه ثقه» معرفی کرده است. (۱۳)

- أصیغ بن نُباته تمیمی کوفی.

- حبیب بن ابی ثابت اسدی، کوفی، فقیه کوفه.

- حکم بن عُتیبه کوفی، کندی. در حَقِّ او گفته شده: «ثقه، ثبت، فقیه».

- حُمید طویل بصری. در حَقِّ او گفته شده: «حافظ، محدث، ثقه».

- زاذان بن عمر کندی، بزار، کوفی، از بزرگان تابعین.

- زرّ بن حُبیش اسدی.

- سالم بن عبداللّه بن عمر بن خطاب قرشی، مدنی.

- سعید بن جبیر

اسدی، کوفی، به دست حجّاج شهید شد.

- سعید بن مسیب قرشی، مخزومی. احمد بن حنبل درباره او گفته است: مراسیل سعید همگی صحیح اند.

- سُلمی بن قیس هلالی.

- سلیمان بن مهران أعمش.

- ضحاک بن مزاحم هلالی.

- طاووس بن کیسان یمن، جندی.

- عائشه دختر سعد.

- عبد الرحمن بن ابی لیلی.

- عدی بن ثابت انصاری، کوفی، خطمی.

- عمر بن عبد العزیز، خلیفه اموی.

- عمرو بن عبد الله سیعی، همدانی.

- فطر بن خلیفه مخزومی.

- مسلم بن صبیح همدانی، کوفی، عطار.

- نذیر ضبی کوفی، از بزرگان تابعین.

- یحیی بن سُلمی فزاری، واسطی.

- یزید بن ابی زیاد کوفی.

- یسار ثقفی، ابو نجیح.

و دیگران.

راویان حدیث در قرن دوم

در قرن دوم پنجاه و شش نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ محمد بن اسحاق مدنی (۱۵۱).

- حافظ سفیان بن سعید ثوری (۱۶۱).

- حافظ وکیع بن جراح (۱۹۶).

و ...

راویان حدیث در قرن سوم

در قرن سوم نود و دو نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- محمد بن ادريس شافعی (۲۰۴). (۱۴)

- احمد بن حنبل شیبانی (۲۴۱). (۱۵)

- حافظ محمد بن اسماعیل بخاری (۲۵۶). (۱۶)

- حافظ محمد بن عیسی ترمذی (۲۷۹).

- حافظ احمد بن یحیی بلاذری (۲۷۹). (۱۷)

و ...

راویان حدیث در قرن چهارم

در قرن چهارم چهل و سه نفر از علماء اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- احمد بن شعيب نسائی (۳۰۳). (۱۸) این حدیث را در «سنن» و «خصائص» نیز به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آنها صحیح السند است.

- حافظ احمد بن علی موصلی، ابو یعلی، (۳۰۷). (۱۹)

- حافظ محمد بن جریر طبری (۳۱۰). (۲۰)

- ابو القاسم طبرانی (۳۶۰). (۲۱) او نیز حدیث غدیر را به طرق بسیاری نقل کرده که بیشتر آن ها صحیح السند است.

و ...

راویان حدیث در قرن پنجم

در قرن پنجم بیست و چهار نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- قاضی ابی بکر باقلانی (۴۰۳). (۲۲)

- ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷). (۲۳)

- ابو منصور ثعالبی (۴۲۹). (۲۴)

- حافظ ابو عمر قرطبی (۴۶۳). (۲۵)

- ابوبکر خطیب بغدادی (۴۳۶). (۲۶)

- ابن مغزلی شافعی (۴۸۳). (۲۷)

- حافظ حسکانی حنفی (۴۹۰). (۲۸)

راویان حدیث در قرن ششم

در قرن ششم بیست نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حجه الاسلام غزالی (۵۰۵).

- جارالله زمخشری (۵۳۸). (۲۹)

- موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸). (۳۰)

- ابن عساکر دمشقی (۵۷۱). (۳۱)

و ...

راویان حدیث در قرن هفتم

در قرن هفتم بیست و یک نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- فخرالدین رازی شافعی، (۶۰۶). (۳۲)

- ابن اثیر جزری (۶۳۰). (۳۳)

- ابن ابی الحدید معتزلی (۶۵۵). (۳۴)

- حافظ گنجی شافعی (۶۵۸). (۳۵)

- حافظ محبّ الدین طبری شافعی (۶۹۴).

و ...

راویان حدیث در قرن هشتم

در قرن هشتم هجده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- شیخ الاسلام جوینی (۷۲۲). (۳۶)

- جمال الدین زرنندی (۷۵۰). (۳۷)

- قاضی ایجی شافعی (۷۵۶). (۳۸)

- ابن کثیر شافعی (۷۷۴). (۳۹)

- سید علی همدانی (۷۸۶). (۴۰)

- سعدالدین تفتازانی شافعی (۷۹۱). (۴۱)

و ...

راویان حدیث در قرن نهم

در قرن نهم شانزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ ابی الحسن هیشمی شافعی (۸۷۰). (۴۲)

- حافظ ابن خلدون مالکی (۸۰۸). (۴۳)

- سید شریف جرجانی حنفی (۸۱۶). (۴۴)

- ابن حجر عسقلانی شافعی (۸۵۲). (۴۵)

- ابن صباغ مالکی (۸۵۵). (۴۶)

- علاءالدین قوشچی (۸۷۹). (۴۷)

و ...

راویان حدیث در قرن دهم

در قرن دهم چهارده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- حافظ جلال الدین سیوطی (۹۱۱). (۴۸)

- نورالدین سمهودی شافعی (۹۱۱).

- حافظ ابی العباس قسطلانی شافعی (۹۲۳).

- ابن حجر هیتمی شافعی (۹۷۴). (۴۹)

- متقی هندی. (۵۰)

و ...

راویان حدیث در قرن یازدهم

در قرن یازدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- زین الدین مناوی شافعی (۱۰۳۱). (۵۱)

- نورالدین حلبی شافعی (۱۰۴۴). (۵۲)

و ...

راویان حدیث در قرن دوازدهم

در قرن دوازدهم سیزده نفر از علمای عامه این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- ضیاءالدین مقبلی (۱۱۰۸).

- ابن حمزه حرّانی (۱۱۲۰). (۵۳)

- ابی عبد الله زرقانی مالکی (۱۱۲۲). (۵۴)

و ...

راویان حدیث در قرن سیزدهم

در قرن سیزدهم دوازده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- ابوالعرفان محمد بن صبان شافعی (۱۲۰۶). (۵۵)

- قاضی شوکانی (۱۲۵۰).

- شهاب الدین آلوسی (۱۲۷۰). (۵۶)

و ...

راویان حدیث در قرن چهاردهم

در قرن چهاردهم نوزده نفر از علمای اهل سنت این حدیث را نقل کرده اند از قبیل:

- سید احمد بن زینی دحلان شافعی (۱۳۰۴).

- سید مؤمن شبلنجی.

- شیخ محمد عبده مصری (۱۳۲۳). (۵۷)

- سید عبدالحمید آلوسی (۱۳۲۴). (۵۸)

- عبدالفتاح عبدالمقصود.

و ...

تواتر حدیث غدیر

اشاره

هر قضیه تاریخی بزرگ که رهبر امت در آن دخیل بوده و در بین جماعت بسیاری از مردم اتفاق افتاده، طبیعت چنین قضیه ای اقتضا دارد که متواتر باشد، خصوصاً آن که آن قضیه مورد اهتمام رهبر بزرگ الهی قرار گرفته و از تمام کشورها و شهرها افرادی شاهد و ناظر قضیه باشند، و تأکید فراوانی از ناحیه آن رهبر در نشر خبر آن واقعه باشد، آیا می توان ادعا کرد که این خبر تنها در حدّ نقل یک نفر و دو نفر و ... محدود گردد یا به طور قطع نقل آن متواتر خواهد بود؟ حدیث غدیر از این قسم خبرهاست، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این خبر را در میان ده ها هزار جمعیت از کشورها و شهرهای مختلف اسلامی بیان داشت و تأکید فراوانی نیز برای نشر آن بین مسلمین نمود....

کسانی که اعتراف به تواتر حدیث غدیر نموده اند

عده زیادی از علمای عامه به تواتر حدیث «غدیر» تصریح کرده اند از قبیل:

۱ - جلال الدین سیوطی. (۵۹)

۲ - علامه مناوی. (۶۰)

۳ - علامه عزیزی. (۶۱)

۴ - ملا علی قاری حنفی. (۶۲)

۵ - میزرا مخدوم بن میر عبد الباقي. (۶۳)

۶ - محمد بن اسماعیل یمانی. (۶۴)

۷ - محمد صدر عالم. (۶۵)

۸ - شیخ عبدالله شافعی. (۶۶)

۹ - شیخ ضیاء الدین مقبلی. (۶۷)

۱۰ - ابن کثیر دمشقی. (۶۸)

۱۱ - ابو عبدالله حافظ ذهبی. (۶۹)

۱۲ - ابن جزری. (۷۰)

۱۳ - شیخ حسام الدین متقی.

۱۴ - جمال الدین حسینی شیرازی. (۷۱)

۱۵ - حافظ شهاب الدین ابو الفیض احمد بن محمد بن صدیق غماری، مغربی:

او می گوید: حدیث «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» به تواتر از پیامبر صلی الله علیه وآله از طریق شصت نفر رسیده است. و اگر بخواهیم سندهای همه را بیاوریم جداً به طول خواهد انجامید،

ولی به ناقلین آن به جهت تتمیم فائده اشاره خواهیم کرد. و هرکس که اراده نموده تا بر طرق و سندهای آن مطلع شود به کتاب «المتواتر» ما مراجعه کند». (۷۲)

تصریح به صحت حدیث غدیر

اشاره

عده ی بسیاری از علمای عامه به صحت حدیث «غدیر» تصریح کرده اند از قبیل:

۱ - ابن حجر هیتمی

او می گوید: «حدیث غدیر صحیح بوده و هیچ گونه شکّی در آن نیست، جماعتی همچون ترمذی، نسائی و احمد آن را نقل کرده اند، و طرق او جداً زیاد است».

او نیز می گوید: «بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است. و هیچ گونه توجّهی به کسی که در صدد تضعیف حدیث برآمده نمی شود. و نیز به کسی که می گوید: علی علیه السلام در آن هنگام در یمن بوده است توجّهی نمی گردد؛ زیرا ثابت شده که او از یمن رجوع کرده و در حجه الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت کرده است. و این که برخی گفته اند جمله: «اللهم وال من والاه...» جعلی است، حرفی مردود است؛ زیرا این جمله از طرقی وارد شده که ذهبی بسیاری از آن طرق را تصحیح کرده است». (۷۳)

۲ - حاکم نیشابوری

او بعد از نقل حدیث از زید بن ارقم آن را تصحیح نموده و تصریح کرده که این حدیث شرائط صحت نزد شیخین را دارد. (۷۴)

۳ - حلبی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این حدیثی است صحیح با سندهای صحیح و حسن، و هرگز به کسی که در صحت آن تشکیک کرده التفات نمی شود». (۷۵)

۴ - ابن کنیر دمشقی

او بعد از نقل حدیث از استادش ذهبی نقل می کند که او قائل به صحت این حدیث بوده است. (۷۶)

۵ - ترمذی

او بعد از نقل حدیث «غدیر» در باب مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام می گوید: «این حدیثی حسن و صحیح است». (۷۷)

۶ - ابو جعفر طحاوی

او نیز بعد از نقل حدیث «غدیر» می گوید: «این حدیث از حیث سند صحیح بوده و هیچ کس بر راویان آن طعنی وارد نکرده است.» (۷۸)

۷ - ابن عبدالبرّ قرطبی

او درباره حدیث «مؤاخاه» و «اعطاء رایه» و «غدیر» می گوید: «تمام این روایات آثاری ثابت اند.» (۷۹)

۸ - سبط بن جوزی

او می نویسد: «اگر کسی اشکال کند که این روایت که عمر به علی علیه السلام گفت: «اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه» ضعیف است، در جواب می گوئیم: این روایت صحیح است.» (۸۰)

۹ - عاصمی

او در کتاب «زین الفتی فی تفسیر سوره هل اتی» در رابطه با این حدیث می گوید: «این حدیثی است که امت آن را تلقی به قبول کرده است، و نیز موافق با اصول می باشد.» (۸۱)

۱۰ - آلوسی

او در تفسیر خود بعد از نقل حدیث می گوید: «نزد ما ثابت شده که پیامبر صلی الله علیه وآله در حقّ امیر در غدیر خم فرمود: «من کنت مولاه فعلیّ مولاه.» (۸۲)

۱۱ - ابن حجر عسقلانی

او می گوید: «و اما حدیث «من کنت مولاه فعلیّ مولاه» را ترمذی و نسائی نقل کرده اند، و جداً طرق آن بسیار زیاد است. و ابن عقده تمام طرق آن را در کتابی جداگانه به شماره در آورده است. و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است.» (۸۳)

۱۲ - ابن مغزلی شافعی

او از ابوالقاسم فضل بن محمّد درباره حدیث «غدیر» نقل کرده که می گوید: «این حدیثی است صحیح از رسول خدا صلی الله علیه وآله که حدود صد نفر از صحابه از جمله عشره مبشره آن را نقل کرده اند. و این حدیثی است ثابت که در آن هیچ گونه عیبی نمی بینم. تنها حضرت علی علیه السلام به این فضیلت اختصاص یافته است، فضیلتی که هیچ کس در آن شریک نبوده است.» (۸۴)

۱۳ - فقیه ابو عبدالله بغدادی (م ۳۳۰)

او در کتاب «الامالی» حدیث غدیر را تصحیح کرده است.

۱۴ - ابو حامد غزالی

او می گوید: «حجت و دلیل، خود را به طور وضوح آشکار نموده و عموم مردم بر متن این حدیث اجماع کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم به اتفاق همه فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». عمر در این هنگام گفت: مبارک باد مبارک باد...» (۸۵).

۱۵ - ابن ابی الحدید معتزلی

او در شرح خود بر «نهج البلاغه» حدیث غدیر را از اخبار شایع در فضائل امیر المؤمنین علیه السلام شمرده است. (۸۶)

۱۶ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی

او می گوید: «این حدیث مشهور و حسن است و راویان آن همگی از ثقات اند، و انضمام برخی از سندها به برخی دیگر دلیلی بر صحت این حدیث است». (۸۷)

۱۷ - شیخ ابوالمکارم علاء الدین سمنانی (۷۳۶)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «این حدیث از جمله احادیثی است که اتفاق بر صحت آن است و لذا حضرت سید اولیاء شمرده می شود...» (۸۸).

۱۸ - شمس الدین ذهبی شافعی (۷۴۸)

او در کتابی مستقل که درباره حدیث غدیر تألیف کرده در آن بعد از بررسی سندهای آن تصریح به صحت سند بسیاری از آن ها نموده است. (۸۹) و نیز در تلخیص «مستدرک حاکم» تصریح به صحت این حدیث کرده است. (۹۰)

او همچنین در کتاب خود به نام «رساله فی طرق حدیث من کنت مولاه» می گوید: «حدیث «من کنت مولاه فعلی مولاه» از جمله احادیث متواتری است که صدورش از رسول خدا صلی الله علیه و آله قطعی است، و گروه زیادی آن را از طرق صحیح و حسن و ... نقل کرده اند». (۹۱)

آن گاه سندها و طرق این حدیث را نقل می کند و درباره ده ها طریق از طرق این حدیث تصریح به صحت یا قوت یا وثاقت آن می نماید.

۱۹ - حافظ نورالدین هیشمی (۸۰۷)

او که این حدیث را به طرق مختلف نقل کرده در بسیاری از سندهای آن، رجال حدیث غدیر را رجال صحیح می داند. (۹۲)

۲۰ - شهاب الدین قسطلانی (۹۲۳)

او در ذیل حدیث غدیر می گوید: «و طرق این حدیث جداً بسیار است، ابن عقده آن طرق را در کتابی مستقل شماره کرده و بسیاری از سندهای آن صحیح و حسن است». (۹۳)

۲۱ - شیخ نور الدین هروی قاری حنفی (۱۰۱۴)

او درباره این حدیث می گوید: «این حدیثی است صحیح که هیچ شکگی در آن وجود ندارد، بلکه برخی از حفاظ آن را از احادیث متواتره به حساب آورده اند.» (۹۴)

۲۲ - شیخ احمد بن باکثیر مکی (۱۰۴۷)

او درباره این حدیث می گوید: «این روایت را بزّار به رجال صحیح از فطر بن خلیفه نقل کرده که ثقه است...» (۹۵)

۲۳ - میرزا محمد بدخشی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیث صحیح و مشهور است، و هیچ کس به جز انسان متعصب و منکری که اعتباری به گفتار او نیست در صحت آن شک نکرده است؛ زیرا حدیث غدیر جداً دارای طرق بسیاری است.» (۹۶)

۲۴ - ابو العرفان صبان شافعی (۱۲۰۶)

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این حدیث را سی نفر از صحابه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است.» (۹۷)

۲۵ - ناصر الدین البانی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیثی است صحیح که از طرق جماعتی از صحابه رسیده است.» (۹۸)

البانی و سند حدیث غدیر

البانی در موسوعه حدیثی خود به نام «سلسله الأحادیث الصحیحه» که احادیث صحیح السند را نقل کرده و آن ها را تصحیح نموده است، این حدیث شریف را نیز نقل کرده می گوید: «حدیث غدیر از زید بن ارقم و سعد بن ابی وقاص و بریده بن حصیب و علی بن ابی طالب علیه السلام و ابی ایوب انصاری و براء بن عازب و عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابی سعید و ابی هریره نقل شده است.

الف - حدیث زید بن ارقم از پنج طریق نقل شده که همگی صحیح السند است:

۱ - ابی الطفیل از زید.

۲ - میمون ابی عبدالله از زید

۳ - ابی سلیمان مؤذن از زید

۴ - یحیی بن جعه از زید

ب - حدیث سعد بن ابی وقاص از سه طریق رسیده که همگی صحیح السندند:

۱ - عبدالرحمن بن سابط از سعد

۲ - عبد الواحد بن ایمن از سعد

۳ - خیشمه بن عبدالرحمن از سعد.

ج - حدیث غدیر از بریده سه طریق دارد که همگی صحیح السندند:

۱ - طریق ابن عباس از بریده ۲ - طریق فرزند بریده از بریده ۳ - طریق طاووس از بریده د - حدیث غدیر از امام علی بن ابی طالب علیه السلام نه طریق دارد که همگی صحیح السند است:

۱ - طریق عمرو بن سعید از امام علی علیه السلام.

۲ - طریق زاذان بن عمر از امام علی علیه السلام.

۳ - طریق سعید بن وهب از امام علی علیه السلام.

۴ - طریق زید بن یثیع از امام علی علیه السلام.

طریق شریک از امام علی علیه السلام.

۶ - طریق عبد الرحمن بن ابی لیلی از امام علی علیه السلام.

۷ - طریق ابی مریم از امام علی علیه السلام.

۸ - طریق یکی از هم مجلسی های امام علی علیه السلام از حضرت علیه السلام.

۹ - طریق طلحه بن مصرف از امام علی علیه السلام.

ه - حدیث ابو ایوب انصاری از طریق ریاح بن حارث نقل شده که رجال سند آن همگی ثقه اند.

و - حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ز - حدیث براء بن عازب از عدی بن ثابت نقل شده که رجال سند آن نیز ثقه می باشند.

ح - حدیث ابن عباس از عمر بن میمون روایت شده که سند آن صحیح است.

ط - حدیث انس بن مالک و ابو سعیده و ابو هریره از عمیره بن سعد نقل شده که در آن سندهای صحیح و موثق وجود دارد.

آن گاه بعد از نقل سندهای مختلف این حدیث و تصحیح آن ها می گوید: «این مطلب را که دانستی، حال باید بگویم که انگیزه من بر تفصیل کلام درباره این حدیث و بیان صحت آن این است که مشاهده کردم شیخ الاسلام ابن تیمیه جزء اول حدیث را تضعیف کرده و جزء دوم را گمان کرده که باطل است، و به نظر من این از مبالغه و تسریع او در تضعیف احادیث است قبل از آن که طُرق آن را جمع کرده و در آن ها دقت کند...» (۹۹)

حدیث تهنیت

توضیح

مورخ معروف اهل سنت میخواند در کتاب «روضه الصفا» بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیمه اختصاصی خود نشست، و دستور داد

تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خیمه ای دیگر بنشیند. بعد عموم مردم را فرمود تا در خیمه حضرت علی علیه السلام وارد شده و به او تهنیت بگویند.

بعد از فارغ شدن مردان از تهنیت به حضرت امیرعلیه السلام رسول خداصلی الله علیه وآله همسران خود را دستور داد تا نزد او رفته و به حضرت تهنیت بگویند. آنان نیز چنین کردند. از جمله کسانی که به حضرت تهنیت گفت عمر بن خطاب بود که خطاب به او عرض کرد: «گوارا باد بر تو ای فرزند ابی طالب! تو مولای من و مولای همه مردان و زنان مؤمن گردیدی». (۱۰۰)

راویان حدیث تهنیت از علمای عامه

این مضمون را گروهی از امامان حدیث و تفسیر و تاریخ از علمای اهل سنت نقل کرده اند به نحوی که برخی آن را از مسلمات دانسته و برخی دیگر با سندهای صحیح آن را از برخی صحابه امثال ابن عباس، ابی هریره، براء بن عازب و زید بن ارقم نقل کرده اند.

از جمله کسانی که حدیث «تهنیت» را نقل کرده اند عبارتند از:

۱ - حافظ ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی شیبه (م ۲۳۵). (۱۰۱)

۲ - احمد بن حنبل (۲۴۱). (۱۰۲)

۳ - حافظ شیبانی نسوی (۳۰۳). (۱۰۳)

۴ - حافظ ابو یعلی موصلی (۳۰۷). (۱۰۴)

۵ - حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰). (۱۰۵)

۶ - حافظ علی بن عمر دارقطنی بغدادی (۳۵۸). (۱۰۶)

۷ - قاضی ابوبکر باقلانی (۴۰۳). (۱۰۷)

۸ - ابو اسحاق ثعلبی (۴۲۷). (۱۰۸)

۹ - حافظ ابوبکر بیهقی (۴۵۸). (۱۰۹)

۱۰ - حافظ ابوبکر خطیب بغدادی (۴۶۳). (۱۱۰)

۱۱ - فقیه شافعی ابو الحسن ابن مغازلی (۴۸۳). (۱۱۱)

۱۲ - ابو حامد غزالی (۵۰۵). (۱۱۲)

۱۳ - شهرستانی (۵۴۸). (۱۱۳)

۱۴ - خطیب خوارزمی (۵۶۸). (۱۱۴)

۱۵ - فخر رازی (۶۰۶). (۱۱۵)

۱۶ - ابوالسعادات ابن اثیر شیبانی (۶۰۶). (۱۱۶)

۱۷ - عزّ الدین

ابوالحسن ابن اثیر شیبانی (۶۳۰). (۱۱۷)

۱۸ - حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی (۶۵۸). (۱۱۸)

۱۹ - سبط بن جوزی حنفی (۶۵۴). (۱۱۹)

۲۰ - محبّ الدین طبری (۶۹۴). (۱۲۰)

۲۱ - شیخ الاسلام حمّوئی (۷۲۲). (۱۲۱)

۲۲ - نظام الدین نیشابوری. (۱۲۲)

۲۳ - ولی الدین خطیب. (۱۲۳)

۲۴ - جمال الدین زرنندی. (۱۲۴)

۲۵ - ابن کثیر دمشقی. (۱۲۵)

۲۶ - تقی الدین مقریزی. (۱۲۶)

۲۷ - نور الدین ابن صباغ مالکی. (۱۲۷)

۲۸ - متقی ہندی. (۱۲۸)

۲۹ - ابو العباس شہاب الدین قسطلانی. (۱۲۹)

۳۰ - ابن حجر ہیثمی. (۱۳۰)

۳۱ - شمس الدین مناوی شافعی. (۱۳۱)

۳۲ - ابو عبدالله زرقانی مالکی. (۱۳۲)

۳۳ - سید احمد زینی دحلان مکی شافعی. (۱۳۳)

و ...

مؤلفان پیرامون حدیث غدیر

اشارہ

برخی از علمای اهل سنت در طول تاریخ درباره این حدیث تألیفاتی داشته و در آن سندهای حدیث را ذکر کرده اند از قبیل:

۱ - محمد بن جریر طبری

او کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» تألیف کرده است.

ابن کثیر می گوید: «ابو جعفر محمد بن جریر طبری - صاحب تفسیر و تاریخ - به امر این حدیث اعتنا کرده و درباره آن دو جلد کتاب تألیف نموده و طرق و الفاظ این حدیث را در آن کتاب جمع آوری کرده است.» (۱۳۴)

ذهبی می گوید: «دو جلد کتاب درباره طرق حدیث غدیر از ابن جریر مشاهده کردم و از کثرت طرق آن متحیر شدم.» (۱۳۵)

۲ - حافظ ابن عقده

او در کتابی به نام «الولایه فی طرق حدیث الغدیر» این حدیث را با (۱۵۰) طریق نقل کرده است.

ابن حجر درباره حدیث غدیر می گوید: «این حدیث را ابن عقده تصحیح نموده و به جمع طرق آن اعتنا نموده است، و آن را از طریق هفتاد صحابی یا بیشتر نقل کرده است.» (۱۳۶)

۳ - ابوبکر جعابی

او در این باره کتابی را به نام «من روی حدیث غدیر خم» تألیف کرده و حدیث غدیر را با (۱۲۵) طریق نقل کرده است. (۱۳۷)

۴ - علی بن عمر دارقطنی

گنجی شافعی می گوید: «حافظ دارقطنی طرق این حدیث را در یک جلد کتاب جمع کرده است.» (۱۳۸)

۵ - شمس الدین ذهبی

او در کتابی به نام «طرق حدیث من کنت مولاه» تألیف کرده و در آن ده ها سند صحیح و حسن و موثق از این حدیث را نقل کرده است. او خود به این کتاب اشاره کرده است می گوید: «و امّا حدیث «من کنت مولاه» دارای طرق خوبی است و من جداگانه آن ها را در کتابی آورده ام.» (۱۳۹)

۶ - جزری شافعی

او رساله ای مستقل در اثبات تواتر حدیث غدیر تألیف کرده و اسم آن را «أسنی المطالب فی مناقب سیدنا علی بن ابی طالب علیه السلام» گذارده است، و در آن این حدیث را از هشتاد طریق نقل کرده است. (۱۴۰)

۷ - ابو سعید سجستانی

او کتابی را به نام «الدرايه في حديث الولايه» تأليف کرده است. (۱۴۱)

۸ - ابو القاسم عبيدالله حسانى

او درباره این حدیث کتابی را به نام «دعاه الهداه الى اداء حق الموالاه» تألیف کرده و در «شواهد التنزیل» به آن اشاره کرده است. (۱۴۲)

۹ - امام الحرمین جوینی

قندوزی حنفی در کتاب «ینابیع الموده» به جوینی کتابی مستقل درباره حدیث غدیر نسبت داده است. (۱۴۳)

دلالت حدیث غدیر

توضیح

کلمه «مولی» در حدیث غدیر به معنای سرپرست و امام و اولی به تصرف است، و این معنا را از طرق مختلف می توان به اثبات رساند:

۱ - تبادل از حاق لفظ

لفظ «ولّی» و «مولی» در لغت گرچه به معانی مختلفی آمده است، ولی هنگامی که بدون قرینه به کار می رود عرب از آن معنای سرپرست و اولی به تصرف که همان معنای امامت است استفاده می کند. و تبادل علامت حقیقت است.

۲ - تبادل هنگام اضافه به افراد انسان

بر فرض که تبادل از حاق لفظ را قبول نداشته باشیم می توان ادعای این تواتر را هنگام اضافه این کلمه به افراد انسان استفاده کرد. مثلاً: عرب می گوید: ولی و مولای همسر، این به معنای سرپرست است. و نیز می گوید: ولی و مولای طفل، اینجا نیز در سرپرست به کار رفته است.

۳ - استعمال قرآنی

با مراجعه به قرآن کریم پی خواهیم برد که کلمه «مولی» به معنای اولویت به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: «فَالْيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ»؛ (۱۴۴) «پس امروز نه از شما فدیة ای پذیرفته می شود، و نه از کافران؛ و جایگاهتان آتش است و همان سرپرستان می باشد؛ و چه بد جایگاهی است!»

در این آیه مولا به معنای اولویت به کار رفته است.

۴ - فهم صحابه

با مراجعه به تاریخ پی خواهیم برد صحابه ای که در غدیر خم حضور داشته و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده اند همگی از این حدیث معنای سرپرستی و اولی به تصرف و امامت را فهمیده اند، و فهم کسانی که در عصر نص بوده و مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله را درک می کردند می تواند برای ما حجت باشد. فهمی که هیچ کس با آن مخالفت نکرده بلکه آیندگان نیز این فهم را دنبال کرده و در شعر و نظم خود آورده اند.

اشخاصی مثل امام علی بن ابی طالب علیه السلام در جواب معاویه، حسان بن ثابت، قیس بن سعد بن عبادہ انصاری، محمد بن عبدالله حمیری، عبد کوفی، ابی تمام، دعبل خزاعی، حمانی کوفی، امیر ابی فراس و علم الهدی و دیگران از این حدیث معنای سرپرستی فهمیده و در اشعارشان به آن اشاره کرده اند.

مگر نه این است که عمر و ابابکر به حضرت امیر علیه السلام بعد از خطبه غدیر از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله و ذکر حدیث غدیر، تهنیت گفته و به او تبریک گفتند. آیا این به جهت فهم معنای امامت و خلافت نبوده است؟

چرا حارث بن نعمان فہری ولایت حضرت

را تحمل نکرد و از خداوند متعال درخواست عذاب کرد؟ آیا به جهت فهم معنای امامت و سرپرستی حضرت بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است؟

گروهی در کوفه خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده عرض کردند: «السلام علیک یا مولانا». حضرت به آن ها فرمود: «من چگونه مولای شما هستم در حالی که شما قومی از عرب هستید؟ آنان در جواب عرض کردند: زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (۱۴۵)

۵ - اشتراک معنوی

ابن بطریق می گوید: «کسی که مراجعه به کتب لغت داشته باشد پی به وجود معانی مختلف برای کلمه (مولی) می برد. از باب نمونه فیروزآبادی می گوید: مولی به معنای: مالک، عبد، آزاد کننده، آزاد شده، همراه نزدیک همانند پسر عمو، و ... ، همسایه، هم قسم، فرزند، عمو، فرو آمده، شریک، فرزند خواهر، سرپرست، تربیت کننده، یاور، نعمت دهنده، کسی که به او نعمت داده شده، دوست، پیرو و داماد، آمده است». (۱۴۶)

آن گاه می گوید: حقّ این است که کلمه «مولی» بیش از یک معنا ندارد و آن اولی و سزاوارتر به یک چیز است، ولی این اولویت به حسب استعمال در هر مورد از مواردش مختلف است. نتیجه این که لفظ «مولی» مشترک معنوی بین این معانی مختلف است. و مشترک معنوی از مشترک لفظی سزاوارتر است...». (۱۴۷)

در توضیح کلام ابن بطریق می گوئیم:

با کمی تأمل و دقت پی خواهیم برد که معنای «اولویت در یک شیء» در تمام معانی لفظ «مولی» به یک نحوی موجود است، و اطلاق این کلمه بر هر یک از آن معانی به اعتبار در برداشتن معنای اولویت است:

اولی به تصرّف در ملک خود است.

۲ - عبد سزاوارتر بر اطاعت مولای خود از دیگری است.

۳ - آزاد کننده سزاوارتر است به تفضیل بر کسی که او را آزاد کرده، از دیگری.

۴ - آزاد شده اولی است به تشکر از آزاد کننده.

۵ - همراه سزاوارتر است به شناخت حقوق کسی که همراه اوست.

۶ - نزدیک، سزاوارتر است به دفاع و کمک قوم خود.

۷ - همسایه سزاوارتر است به حفظ حقوق همسایگی.

۸ - هم قسم اولی است به دفاع و حمایت از کسی که با او هم قسم شده.

۹ - فرزند سزاوارتر است به اطاعت از پدرش.

۱۰ - عمو اولی تر است به مراعات فرزند برادرش.

و ...

نتیجه این که: کلمه «مولی» در لغت عرب در یک معنا یعنی «سزاوارتر» به کار می رود، و در مورد حدیث غدیر به قرینه اضافه به «ه» [یعنی مولا که مقصود افراد است، معنای آن همان سرپرستی افراد است که مرادف با امامت می باشد.

۶ - قرینه صدر حدیث

پيامبر اکرم صلی الله علیه و آله صدر حدیث «من کنت مولاہ...» از باب مقدمه فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم»؛ (۱۴۸) «آیا من سزاوارتر بر شما از خود شما نیستم؟» همگی گفتند: آری. آن گاه فرمود: «فمن کنت مولاہ فعلی مولاہ». این «فاء» تفریع بر جمله سؤال سابق است. و در حقیقت جمله سابق مفسّر معنای حدیث غدیر می باشد. به این معنا که همان مقامی که خداوند برای من قرار داده و مرا سرپرست شما معرفی نموده، همان مقام برای حضرت علی علیه السلام بعد از من است. این معنا از آیه قرآن نیز استفاده می شود آن جا که فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». (۱۴۹)

قسطلانی در تفسیر آیه

می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است در تمام امور بر مردم از خودشان، از بعضی به بعضی دیگر، در نفوذ حکم و وجوب طاعتش. ابن عباس و عطا می گویند: هر گاه پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به کاری دعوت نمود، و نفوس آن ها از جانب خودشان به کار دیگری دعوت شد، اطاعت پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است بر آنان از اطاعت خودشان؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها به چیزی امر می کند و رضایت می دهد که صلاح و رستگاری آنان است بر خلاف نفس انسان...» (۱۵۰)

بیضاوی می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله در تمام امور، نسبت به مؤمنین از خودشان سزاوارتر است، زیرا او بر خلاف دیگران به چیزی که مصلحت مردم در آن نباشد نه امر خواهد کرد و نه به آن رضایت خواهد داد.» (۱۵۱)

زمخشری می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله سزاوارتر است به مؤمنین در هر چیز از امور دنیا و دین، از خود آن ها، و به همین جهت است که به صورت مطلق آمده و مقید نشده است. لذا واجب است بر مؤمنین که پیامبر محبوب ترین افراد نزدشان باشد، و حکم او نافذتر از حکم خودشان باشد، و نیز حقّ او مقدّم بر حقوق خودشان باشد...» (۱۵۲)

همین تفسیر از نسفی و سیوطی نیز وارد شده است. (۱۵۳)

قابل ذکر است که جمله «الست اولی بکم من انفسکم» را بسیاری از علمای اهل سنت نقل کرده اند از قبیل: احمد بن حنبل، ابن ماجه، نسائی، شیبانی، ذهبی، حاکم، ثعلبی، ابو نعیم، بیهقی، خطیب بغدادی، ابن مغازلی، خوارزمی، بیضاوی، ابن عساکر، ابن اثیر، گنجی شافعی، تفتازانی، قاضی ایجی، محبّ الدین طبری، ابن کثیر، حمّوئی، زرنندی، قسطنطینی، جزری، مقریزی، ابن صباغ،

هیثمی، ابن حجر، سمهودی، سیوطی، حلبی، ابن حجر مکی، بدخشی و ...

۷ - ذیل حدیث

در ذیل بسیاری از احادیث غدیر این جمله آمده است: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ»؛ (۱۵۴) «بار خدایا! هر کس که ولایت او را پذیرفت دوست بدار، و هر کس که ولایت او را نپذیرفت و با او ستیز کرد، دشمن بدار.»

این جمله که برخی از علمای اهل سنت همچون ابن کثیر و البانی تصریح به صحّت آن دارند تنها با معنای «سرپرستی و امامت» سازگاری دارد، نه با معنای «محبّ و دوست» که اهل سنت می گویند؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله دعا کند بر کسانی که حضرت علی علیه السلام دوست آنان است.

۸ - گواهی گرفتن از مردم

حذیفه بن اُسَیدبه سند صحیح نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خمّ فرمود: «آیا شما شهادت به وحدانیت خدا (لا اله الا الله) و نبوت من (محمّداً عبده و رسوله) نمی دهید؟... گفتند: آری، ما به این امور شهادت می دهیم. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم! خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنانم، و من سزاوارترم به شما از خود شما، پس هر کس که من مولای اویم پس این علی مولای اوست.» (۱۵۵)

این که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولایت حضرت علی علیه السلام را در ردیف شهادت و گواهی به توحید و رسالت قرار داده، دلیل بر آن است که ولایت حضرت علیه السلام همان معنای امامت و سرپرستی امت است.

۹ - اکمال دین به ولایت حضرت علی علیه السلام

مطابق روایات صحیح السند که در ذیل آیه «اکمال» آمده و بیان خواهیم کرد، خداوند متعال بعد از واقعه غدیر و اتمام خطبه رسولش این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً»؛ (۱۵۶) «امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین شما پذیرفتم.»

از این آیه استفاده می شود که خداوند متعال، به اسلام با ولایت حضرت علی علیه السلام رضایت داده است. و نیز دین با ولایت او کامل و نعمت با ولایت او تمام خواهد شد. و این با امامت و سرپرستی امام علی علیه السلام سازگاری دارد. و لذا مطابق برخی از روایات، بعد از نزول آیه «اکمال» و قبل از پراکنده شدن مردم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه»

ورضی الربّ برساتنی والولایه لعلی من بعدی»؛ (۱۵۷) «خدا بزرگ تر است بر کامل کردن دین و تمام کردن نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت برای علی بعد از من.»

۱۰ - خبر وفات پیامبر صلی الله علیه وآله

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در صدر خطبه غدیر خطاب به مردم فرمود: «کأَنی دُعیت فأجبت»؛ «گویا من دعوت شده و اجابت کرده ام.» بنابر نقلی فرمود: «یُوشِّک ان ادعی فاجیب»؛ «نزدیک است که دعوت شوم و من نیز آن دعوت را اجابت خواهم کرد.»

از این تعبیرها استفاده می شود که پیامبر صلی الله علیه وآله در صدد ابلاغ مطلب بسیار مهمی است که قبل از آن مقدمه چینی کرده و خبر از مرگ خود می دهد، و این به جز با معنای جانشینی خود در امر امامت و خلافت و سرپرستی سازگاری ندارد.

۱۱ - تبریک به پیامبر صلی الله علیه وآله

مطابق برخی از روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از واقعه غدیر و تمام شدن خطبه اش به مردم امر کرد تا به او تهنیت و تبریک بگویند. بنابر نقل حافظ ابو سعید نیشابوری (م ۴۰۷) در کتاب «شرف المصطفی» به سندش از براء بن عازب و ابوسعید خدری نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «هتّونی هتّونی، انّ الله تعالی خصّنی بالنبوّه، و خصّ اهل بیتی بالإمامه»؛ «مرا تبریک بگویید، مرا تبریک بگویید، زیرا خداوند متعال مرا به نبوت و اهل بیت مرا به امامت اختصاص داد.»

عمر بن خطاب در همین وقت جلو آمد و به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت.

۱۲ - ترس پیامبر صلی الله علیه وآله

سیوطی نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا خداوند مرا مبعوث به رسالت نمود، این مطلب برای من سنگین بود و می دانستم که مردم مرا با ابلاغ این امر تکذیب خواهند کرد. خداوند مرا بیم داد که باید این مطلب را ابلاغ کنی یا اینکه عذاب خواهی شد. آنگاه این آیه را نازل فرمود: «یا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ...» (۱۵۸)

چرا پیامبر صلی الله علیه وآله می ترسید و از چه چیزی خوف داشت؟ آیا ابلاغ این مطلب که حضرت علی علیه السلام دوست و یاور شماسست ترسی دارد؟ هرگز، این تنها ابلاغ ولایت و سرپرستی و خلافت حضرت علی علیه السلام است که پیامبر صلی الله علیه وآله از ابلاغش بر مردم خوف دارد؛ زیرا می داند قریش با حضرت علی علیه السلام خصومت دارد، این همان کسی است که در جنگها پدران و اقوام آن ها را به قتل رسانده است....

۱۳ - انکار حارث بن نعمان

مطابق برخی از روایات، حارث بن نعمان فهری بعد از انتشار خبر غدیر خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمده و عرض کرد: «ای محمّد! ما را از جانب خداوند امر کردی که شهادت به وحدانیت خدا داده و تو را رسول خدا بدانیم، ما آن را قبول کردیم. و ما را امر کردی که پنج وقت نماز گذاریم آن را قبول کردیم. و ما را امر به زکات و روزه و حج کردی آن ها را نیز

قبول نمودیم. به این مقدار راضی نشدی تا اینکه دست پسر عموی خود را بلند کرده و او را بر ما برتری دادی و فرمودی: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، این مطلب از طرف تو بود

یا از طرف خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به کسی که به جز او خدایی نیست، این مطلب را از طرف خداوند ابلاغ کردم». در این هنگام حارث بن نعمان پشت کرده و به سوی راحله اش حرکت نمود در حالی که با خودش چنین زمزمه می کرد: «بار خدایا! اگر آن چه را که محمد می گوید حق است پس بر ما سنگی از آسمان بفرست یا به عذاب دردناکی مبتلا گردان. هنوز به مرکبش نرسیده بود که خداوند سنگی را بر او زد و بر فرق او خورد و از پشتش خارج شد و به درک واصل گشت. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ...»

این حدیث را ثعلبی در تفسیر این آیه و دیگران نیز نقل کرده اند.

اگر در حدیث غدیر تنها خبر از محبت حضرت علی علیه السلام و نصرت او داده است چه جای تقاضای عذاب از خداوند است؟ این معنای سلطه و سرپرستی است که برخی حاضر به زیر بار رفتن آن نبودند.

۱۴ - تعبیر به نصب

در برخی از روایات غدیر خم با لفظ «نصب» تعبیر شده است.

شهاب الدین همدانی از عمر بن خطاب نقل کرده که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به عنوان علم نصب کرده و فرمود: «من كنت مولاة فعلی مولاة»... (۱۵۹)

حموینی به سند خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: «خداوند پیامبرش را امر کرد تا مرا بر مردم نصب کند». (۱۶۰) ما می دانیم که تعبیر «نصب» با مقام امامت و سرپرستی سازگاری دارد.

۱۵ - تاج گذاری

مطابق برخی از روایات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از واقعه غدیر عمامه معروف خود به نام «سحاب» را بر سر مبارک حضرت علیه السلام گذاشت.

ابن قیّم می گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله عمامه ای داشت به نام سحاب که بر سر علی علیه السلام گذاشت». (۱۶۱)

مسلم نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن عمامه را در ایّام خاص همانند روز فتح مکه بر سر می گذاشت». (۱۶۲)

محب الدین طبری از عبدالاعلی بن عدی بهرانی نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم علی علیه السلام را خواست و بر سر او عمامه ای پیچید و دنبال آن را بر پشتش انداخت. (۱۶۳)

عده ای از علمای اهل سنت حدیث تاج گذاری حضرت علی علیه السلام را نقل کرده اند امثال:

- ابو داود طیالسی - ابن ابی شیبّه - احمد بن حسین بن علی بیهقی - ابراهیم بن محمد حموینی - محمد بن یوسف زرنندی -

۱۶ - تعبیر به اولویّت

سبط بن جوزی بعد از ردّ معانی دیگر غیر از «اولویّت و سرپرستی» برای حدیث غدیر می گوید: «پس متعین است معنای دهم، و معنای حدیث این است: هر کس من به او سزاوارتر از خودش هستم پس علی سزاوارتر به اوست. آن گاه می گوید: به این معنا تصریح کرده حافظ ابو الفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب «مرج البحرین»، زیرا این حدیث را به سند خود از مشایخ نقل کرده و در آن چنین آمده است: «رسول خداصلی الله علیه وآله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «من کنت ولیّه و أولى به من

نفسه فعلی ولیه؟ «هر کس من ولی و سزاوارتر به او از خودش هستم پس علی ولی و سرپرست اوست». (۱۶۴)

اعتراف کنندگان به دلالت حدیث غدیر بر ولایت

اشاره

برخی از علمای اهل سنت تا حدودی انصاف به خرج داده و دلالت حدیث را بر امامت و سرپرستی حضرت امیرعلیه السلام قبول کرده اند، گرچه از طرفی دیگر درصدد توجیه آن بر می آیند. اینک به اسامی برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ - محمد بن محمد غزالی

او بعد از نقل حدیث غدیر می گوید: «این، تسلیم و رضایت و تحکیم است. ولی بعد از این واقعه هوا و هوس به جهت حب ریاست و به دست گرفتن عمود خلافت و ... بر آنان غلبه کرد... و لذا به خلاف اول بازگشته و اسلام را به پشت سر خود انداختند و با پول اندکی آن را معامله کردند، پس چه بد معامله ای انجام دادند». (۱۶۵)

همین مطلب را سبط بن جوزی از غزالی نقل کرده است. (۱۶۶)

۲ - ابوالمجد مجدود بن آدم، معروف به حکیم نسائی

او در مدح حضرت امیر می گوید:

نائب مصطفی بروز غدیر

کرده بر شرع خود مر او را میر (۱۶۷)

۳ - فرید الدین عطار نیشابوری

او در معنای حدیث غدیر می گوید:

چون خدا گفته است در خم غدیر

با رسول الله ز آیات منیر

ایها الناس این بود الهام او

زانکه از حق آمده پیغام او

گفت رو کن با خلائق این ندا

نیست این دم خود رسولم بر شما

هر چه حق گفته است من خود آن کنم بر تو من از اسرار حق آسان کنم چونکه جبریل آمد و بر من بگفت من بگویم با شما راز نهفت این چنین گفته است قهار جهان حق و قیوم خدای غیب دان مرتضی والی در این ملک من است هر که این سر را نداند او زنست (۱۶۸)

۴ - محمد بن طلحه شافعی

او می گوید: «... باید دانسته شود که این حدیث - حدیث غدیر - از اسرار قول خداوند متعال در آیه مباهله است «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ». مراد از لفظ « أَنْفُسَنَا » جان علی علیه السلام است آن گونه که گذشت؛ زیرا خداوند جلّ و علا جان رسول خداصلی الله علیه وآله و جان علی علیه السلام را مقرون به هم قرار داده و آن دو را با هم جمع کرده، لذا در حدیث غدیر هر چه برای رسول خداصلی الله علیه وآله نسبت به مؤمنین ثابت است برای حضرت علی علیه السلام نیز ثابت است. پیامبرصلی الله علیه وآله به مؤمنین سزاوارتر و ناصر و آقای مؤمنین است. هر معنایی که برای رسول خدا اثباتش ممکن است و لفظ «مولی» بر آن دلالت دارد همان معنا برای حضرت علی علیه السلام ثابت است. و این مرتبه ای است عالی و درجه ای است بس بزرگ که پیامبرصلی الله علیه وآله تنها به حضرت علی علیه السلام اختصاص

داده است. و به همین جهت است که روز غدیر خم عید و موسم سرور اولیاء خداست». (۱۶۹)

۵ - سبط بن جوزی

او درباره حدیث غدیر می گوید: «معنای آن این است: «هر کس من اولی و سزاوارتر به او هستم پس علی علیه السلام سزاوارتر به اوست...». (۱۷۰)

۶ - محمد بن یوسف کنجی شافعی

او می گوید: «... لکن حدیث غدیر خم دلالت بر تولیه و استخلاف دارد». (۱۷۱)

۷ - سعیدالدین فرغانی

او در شرح یک بیت از ابن فارض که می گوید:

واوضح بالتأویل ما کان مشکلاً

علی بعلم ناله بالوصیه

می نویسد: «در این شعر به این مطلب اشاره شده که علی - کرم الله وجهه - کسی است که مشکلات کتاب و سنت را بیان و واضح خواهد کرد به توسط علمی که به او رسیده است؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله او را وصی و قائم مقام خود قرار داد آن هنگام که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه». (۱۷۲)

۸ - تقی الدین مقریزی

او از ابن زولاق نقل می کند: «در روز هجدهم ذی حجه، سال ۳۶۳ که روز غدیر خم است جماعتی از اهل مصر و مغرب زمین و متابعین آن ها دور هم جمع می شدند و دعا می خواندند؛ زیرا آن روز عید بود، به جهت آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن روز عهد کرد به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و او را خلیفه خود قرار داد...». (۱۷۳)

۹ - سعدالدین تفتازانی

او در دلالت حدیث غدیر می گوید: «(مولی) گاهی به معنای آزاد کننده و گاهی آزاد شده و هم قسم، همسایه، پسر عمو، یاور و سرپرست استعمال می شود. خداوند متعال می فرماید: «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ» یعنی اولی بکم. این معنا را ابو عبیده نقل کرده است. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایما امرأه أنكحت نفسها بغیر اذن مولاه...»؛ «هر زنی که خودش را بدون اذن مولایش به نکاح در آورد...»، مولی در این حدیث به معنای سزاوارتر و سرپرست است. و مثل این معنا برای کلمه «مولی» در شعر بسیار است. و به طور کلی، استعمال کلمه «مولی» به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرف، در کلام عرب شایع است و نیز از بسیاری از بزرگان اهل لغت نقل شده است. و مقصود آن است که کلمه «مولی» اسم برای این معناست، نه این

که صفت باشد و به منزله اولی به تصرف، تا اعتراض گردد که این کلمه صیغه اسم تفضیل نیست، و به این معنا استعمال نمی شود. و سزاوار است که در حدیث غدیر از کلمه «مولی» همین معنا اراده شود، تا با صدر حدیث مطابقت پیدا کند. و به جهت این

که با پنج معنای اول مناسبت ندارد، و این امری است ظاهر. و نیز با معنای ششم یعنی «ناصر» سازگاری ندارد؛ زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را در آن مکان برای ابلاغ این معنا جمع کرده باشد، این مطلب نیز واضح است...».

او در آخر می گوید: «مخفی نماند که ولایت بر مردم، و سرپرستی و مالکیت تدبیر امر مردم و تصرف در شؤون آنان همانند منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله با معنای امامت سازگاری دارد». (۱۷۴)

کتمان کنندگان حدیث غدیر

مطابق برخی از روایات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مجامعی از صحابه خواست تا کسانی که در روز غدیر خم حاضر بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنیدند برخیزند و در بین جمعیت شهادت و گواهی دهند. عده ای برخاسته و گواهی دادند ولی برخی نیز بدون هیچ علت خاص از شهادت سرباز زده و بهانه هایی آوردند و در نتیجه مبتلا به امراضی شدند که هرگز علاج پذیر نبود، که از جمله می توان به این افراد اشاره کرد:

۱ - انس بن مالک: او کسی بود که به جهت کتمان حدیث غدیر به مرض برص مبتلا شد. (۱۷۵)

۲ - براء بن عازب: او به جهت کتمان حدیث غدیر کور شد. (۱۷۶)

۳ - زید بن ارقم: او نیز به جهت کتمان حدیث غدیر خم کور شد. (۱۷۷)

۴ - جریر بن عبدالله بجلی: او بعد از کتمان حدیث و نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام به جاهلیت بازگشت. (۱۷۸)

فضیلت روزه روز غدیر

خطیب بغدادی با سند صحیح از ابی هریره نقل کرده که گفت: هر کس در روز هجدهم از ماه ذی حجه روزه بگیرد برای او معادل شصت ماه روزه نوشته می شود. و آن

روز غدیر خم است، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفته و فرمود: «آیا من سرپرست مؤمنین نیستم؟» گفتند: آری، ای رسول خدا، حضرت فرمود: هر کس که من مولای اویم پس علی مولای اوست. عمر بن خطاب گفت: مبارک باد، مبارک باد بر تو ای فرزند ابوطالب، تو مولای من و مولای هر مسلمانی شدی. آن گاه خداوند این آیه را نازل کرد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»... (۱۷۹)

این حدیث را خطیب بغدادی از عبدالله بن علی بن محمد بن بشران، از حافظ علی بن عمر دارقطنی، از ابی نصر حبشون خَلال، از علی بن سعید رملی، از ضمیره بن ربیع، از عبدالله بن شوذب، از مطر وراق، از شهر بن حوشب، از ابی هریره نقل کرده است.

- ابوهریره: کسی است که جمهور اهل سنت اجماع بر عدالت و وثاقت او دارند.

- شهر بن حوشب اشعری: ابو نعیم او را از اولیا شمرده، (۱۸۰) و ذهبی می گوید: بخاری او را ثنا گفته و احمد بن عبدالله عجللی و یحیی و ابن شیبیه و احمد و نسوی او را توثیق کرده اند. (۱۸۱) و ابن عساکر نقل می کند که از احمد بن حنبل درباره او سؤال شد، او حدیثش را ستود، و خودش را نیز توثیق کرده و بر او ثنا گفت. (۱۸۲)

- مطر بن طهمان وراق، ابو رجاء خراسانی: ابو نعیم او را از اولیاء بر شمرده است. (۱۸۳) و ابن حبان او را جزء ثقات آورده، و از عجللی نقل کرده که او صدوق است. (۱۸۴) بخاری و مسلم و بقیه صحاح از او روایت نقل کرده اند.

- ابو عبدالرحمن (عبدالله) بن شوذب: او

را نیز حافظ از اولیاء به حساب آورده است. (۱۸۵) خزرجی از احمد و ابن معین نقل کرده که او ثقه است. (۱۸۶)

ابن حجر او را از ثقات دانسته و از سفیان ثوری نقل کرده که او از ثقات مشایخ ما به حساب می آید. و ابن خلفون توثیقش را از ابن نمیر و ابی طالب و عجلی و ابن عمار و ابن معین و نسائی، نقل کرده است. (۱۸۷)

- ضمیره بن ربیعہ قرشی ابو عبدالله دمشقی: ابن عساکر از احمد بن حنبل نقل کرده که او ثقه مأمون و مرد صالح و ملیح الحدیث است. و نیز از ابن معین نقل کرده که او ثقه است. (۱۸۸) و ابن سعد نیز او را ثقه مأمون و اهل خیر معرفی کرده که هیچ کس افضل از او نبوده است. (۱۸۹)

- ابو نصر علی بن سعید ابی حملة رملی: ذهبی او را توثیق کرده و می گوید: تا کنون از کسی نشنیده ام که درباره او حرفی بزند. (۱۹۰) ابن حجر در «لسان المیزان» توثیقش را اختیار کرده است. (۱۹۱)

- ابو نصر حبشون بن موسی بن ایوب خلّال: خطیب بغدادی او را توثیق کرده و از دارقطنی حکایت شده که او صدوق است. (۱۹۲)

- حافظ علی بن عمر، ابو الحسن بغدادی، مشهور به دارقطنی، صاحب سنن: او کسی است که بسیاری از علمای اهل سنت او را تعریف کرده اند: خطیب بغدادی او را یگانه دهر و ... (۱۹۳) و ابن خلّکان (۱۹۴) و حاکم نیشابوری او را بسیار ستایش کرده اند.

احتجاجات به حدیث غدیر

۱ - احتجاج امام علی علیه السلام

امام علی علیه السلام بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در هر موقعیتی که مناسب می دید حقانیت خود را از هر راه ممکن به اثبات می رساند که از

آن جمله تذکر به حدیث غدیر و ولایت خود است. اینک به مواردی اشاره می کنیم:

الف - روز شورا

خطیب خوارزمی حنفی و حمّوئی شافعی با سند خود از ابی الطفیل عامر بن وائله نقل کرده اند که گفت: من در روز شورا کنار درب اتاقی بودم که علی علیه السلام و پنج نفر دیگر در آن بودند. شنیدم که حضرت به آن ها می فرمود: «هر آینه بر شما به چیزی احتجاج خواهم کرد که عرب و عجم نمی تواند آن را تغییر دهد».

آنگاه فرمود: «شما را به خدا سوگند ای جماعت! آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به توحید بخواند؟ همگی گفتند: خیر... شما را به خدا سوگند می دهم آیا در میان شما کسی هست که رسول خدا در حق او فرموده باشد: «من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله، لیبلغ الشاهد الغائب، غیری؟» گفتند: به خدا هرگز. (۱۹۵)

این مضمون را جماعت بسیاری از اهل سنت در کتاب های خود آورده اند از قبیل:

- ابن حاتم شامی. (۱۹۶)

- ابن هجر هیشمی. (۱۹۷)

- ابن عقده. (۱۹۸)

- حافظ عقیلی. (۱۹۹)

- ابن عبدالبرّ. (۲۰۰)

- بخاری. (۲۰۱)

- ابن عساکر. (۲۰۲)

- قاضی ابو عبدالله الحسین بن هارون ضبّی (۳۹۸هـ). (۲۰۳)

- گنجی شافعی. (۲۰۴)

- ابن المغازلی شافعی. (۲۰۵)

- سیوطی شافعی. (۲۰۶)

- متقی هندی. (۲۰۷)

حمّیوئی شافعی به سند خود از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی نقل می کند که فرمود: علی - صلوات الله علیه - را در مسجد رسول خداصلی الله علیه وآله در عصر خلافت عثمان مشاهده کردم و جماعتی که با یکدیگر مذاکره علم و فقه می نمودند. آنان فضیلت و سوابق و هجرت قریش را متذکر شدند و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله در فضیلت آنها بیان کرده است... در میان آن جمعیت بیش از دویست

نفر از جمله علی بن ابی طالب علیه السلام، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، طلحه، زبیر، مقداد، هاشم بن عتبّه، ابن عمر، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام، ابن عباس، محمد بن ابی بکر و عبدالله بن جعفر بود. و نیز از انصار ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو ایوب انصاری، ابو الهیثم بن تیهان، محمد بن سلمه، قیس بن سعد، جابر بن عبدالله، انس بن مالک و... بودند... علی بن ابی طالب علیه السلام و اهل بیتش ساکت نشسته سخن نمی گفتند. جماعت حاضر رو به حضرت کرده عرض کردند: ای ابا الحسن! چه شده که سخن نمی گویی؟

حضرت فرمود: هیچ قبیله ای نبود جز آن که فضیلت خود را بیان کرده و حق خود را ذکر کرد، ولی من از شما سؤال می کنم از جماعت قریش و انصار! خداوند به توسط چه کسی این فضیلت را به شما عطا فرمود؟ آیا به توسط شما و عشایر و اهل بیوتان یا توسط غیر شما؟ عرض کردند: بلکه خداوند این ها را توسط محمد صلی الله علیه و آله و عشیره او به ما عطا کرده و منت گذاشته است نه به واسطه خود ما و عشایر و اهل بیوت ما. آن گاه حضرت علیه السلام شروع به ذکر مناقب و فضائل خود کرده یکی پس از دیگری آن ها را برمی شمرد تا این که می فرماید: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید که این آیه کجا نازل شد: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ ». (۲۰۸) و کجا نازل شد: « إِنَّمَا وَثَّيْتُكُمْ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ

رَاكِعُونَ» (۲۰۹) و کجا نازل کرد: «... وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لَا رَسُوْلِهِ وَ لَا الْمَؤْمِنِيْنَ وَ لِيَجْهَ...» (۲۱۰) مردم گفتند: ای رسول خدا! آیا این آیه مخصوص برخی از مؤمنین است یا شامل جمیع آنان خواهد شد؟ خداوند عزّ و جلّ پیامبر خود را امر نمود تا والیان امرشان را معرفی کند، و نیز همان گونه که برای آنان نماز و زکات و حجّ را تفسیر نمود، و مرا نیز در غدیر خم منصوب به خلافت کند. آن گاه پیامبر در خطبه ای فرمود: ای مردم! خداوند مرا مأمور به رسالتی کرده که دلم به آن تنگ آمده است و می ترسم که با ابلاغ آن مردم مرا تکذیب کنند، ولی مرا تهدید کرده که آن را ابلاغ کنم و گرنه مرا عذاب خواهد کرد. آن گاه امر نمود تا ندای نماز جماعت سر داده شود. سپس در خطبه ای فرمود: ای مردم! آیا می دانید که خداوند عزّ و جلّ مولای من و من مولای مؤمنین و اولی به آن ها از خودشان هستم؟ گفتند: آری ای رسول خدا. فرمود: بلند شو ای علی. پس من بلند شدم. حضرت فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای او است، بار خدایا هر کس که ولایت او را پذیرفت او را دوست داشته و او را تحت ولایت و سلطه خود قرار بده، و هر کس که از روی عناد و سرکشی از ولایت او سرباز زد او را دشمن بدار... (۲۱۱)

ج - در اجتماع کوفه

امام علی علیه السلام بعد از آنکه به او خبر رسید که مردم او را در ادعای حقانیت خود بر خلافت متهم می سازند در

رحبه کوفه میان جماعتی از مردم حاضر شده و به حدیث غدیر بر ضد کسانی که با او به نزاع برخاسته بودند استشهاد نمود.

این احتجاج به حدی شایع و علنی بود که عده بسیاری از تابعین آن را نقل کرده و علما نیز با سندهای مختلف و متظافر آن را در کتاب های خود آورده اند. اینک به برخی از روایانی که این قصه را نقل کرده اشاره می کنیم:

۱ - ابو سلیمان مؤذن:

ابن ابی الحدید به سند خود از ابی سلیمان مؤذن نقل کرده که علی علیه السلام با مردم چنین احتجاج کرد: «هر کس از رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» شهادت دهد؟ قومی به آن شهادت دادند ولی زید بن ارقم از آن امساک نموده و شهادت نداد در حالی که می دانست. حضرت به او نفرین کرد که خداوند او را کور گرداند. و لذا کور شد. ولی بعد از کوری حدیث غدیر را روایت می نمود. (۲۱۲)

۲ - اصبع بن نباته. (۲۱۳)

۳ - حَبَّه بن جَوین عُرَنی، ابو قدامه بجلی، صحابی (م ۷۶، ۷۹ هـ). (۲۱۴)

۴ - زاذان بن عمر. (۲۱۵)

۵ - زَرَّ بن حبیش اسدی. (۲۱۶)

۶ - زیاد بن ابی زیاد. (۲۱۷)

۷ - زید بن ارقم. (۲۱۸)

۸ - زید بن یثیع. (۲۱۹)(۲۲۰)

۹ - سعید بن ابی حدان. (۲۲۱)

۱۰ - سعید بن وهب. (۲۲۲)

۱۱ - ابو الطفیل عامر بن واثله. (۲۲۳)

۱۲ - ابو عماره، عبد خیر بن یزید. (۲۲۴)

۱۳ - عبدالرحمن بن ابی لیلی. (۲۲۵)

۱۴ - عمرو ذی مرّ. (۲۲۶)

۱۵ - عمیره بن سعد. (۲۲۷)(۲۲۸)

۱۶ - یعلی بن مرّه. (۲۲۹)(۲۳۰)

۱۷ - هانی بن هانی. (۲۳۱)

۱۸ - حارثه بن مضرب. (۲۳۲)

۱۹ - هبیره بن مریم. (۲۳۳)(۲۳۴)

۲۰ - ابو رمله عبدالله بن ابی امامه. (۲۳۵)

۲۱ - ابو وائل شقیق بن سلمه. (۲۳۶)

- حارث اعور. (۲۳۷)

برخی از گواهان برخی از کسانی که در روز رجب شهادت و گواهی برای امیرالمؤمنین علیه السلام به حدیث غدیر داده اند عبارتند از:

۱ - ابو زینب بن عوف انصاری ۲ - ابو عمره بن عمرو بن محسن انصاری.

۳ - ابو فضاله انصاری.

۴ - ابو قدامه انصاری.

۵ - ابو لیلی انصاری.

۶ - ابو هریره دوسی.

۷ - ابو الهیثم بن تیهان.

۸ - ثابت بن ودیعه انصاری.

۹ - حُبش بن جناده سلولی.

۱۰ - ابو ایوب خالد انصاری.

۱۱ - خزیمه بن ثابت انصاری.

۱۲ - ابو شریح خویلد بن عمرو خزاعی.

۱۳ - زید یا یزید بن شراحیل انصاری.

۱۴ - سهل بن حنیف انصاری اوسی.

۱۵ - ابو سعید سعد بن مالک خُدَری انصاری.

۱۶ - ابو العباس سهل بن سعد انصاری.

۱۷ - عامر بن لیلی غفاری.

۱۸ - عبدالرحمن بن عبد ربّ انصاری.

۱۹ - عبدالله بن ثابت انصاری خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله.

۲۰ - عبید بن عازب انصاری.

۲۱ - ابو طریف عدی بن حاتم.

۲۲ - عقبه بن عامر جهنی.

۲۳ - ناجیه بن عمرو خزاعی.

۲۴ - نعمان بن عجلان انصاری.

۲۵ - حافظ هیشمی به سند صحیح نقل کرده که تعداد نفراتی که در آن منطقه حاضر بوده و احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را به حدیث غدیر شنیدند سی نفر بوده اند. (۲۳۸)

از آن جا که تاریخ این احتجاج سال ۳۵ هجری بوده و از وقت صدور حدیث غدیر ۲۵ سال می گذشته است، طبیعی به نظر می رسد که بسیاری از صحابه که حدیث را شنیده بوده اند از دار دنیا رحلت کرده باشند. و نیز برخی در جنگ ها شهید شده و برخی دیگر نیز در کشورها و شهرهای مختلف پراکنده شده اند و تنها این سی نفر کسانی

بودند که در کوفه آن هم در منطقه رحبه در آن وقت حاضر بوده و شهادت و گواهی به حدیث غدیر برای امیرالمؤمنین علیه السلام دادند.

د - احتجاج در جنگ جمل

یکی دیگر از مواردی که حضرت علی علیه السلام به حدیث غدیر احتجاج نمود در روز جنگ جمل بر طلحه بود.

حافظ حاکم نیشابوری به سند خود از نذیر ضبّی کوفی تابعی نقل می کند که گفت: ما با علی علیه السلام در روز جمل بودیم، حضرت علیه السلام کسی را به نزد طلحه بن عبیدالله فرستاد تا به ملاقات او بیاید. طلحه خدمت حضرت رسید. حضرت فرمود: تو را به خدا سوگند می دهم! آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که می فرمود: «من کنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس برای چه با من جنگ می کنی؟ گفت: یادم نمی آید. این را گفت و از حضرت جدا شد. (۲۳۹)

ه - حدیث سواران در کوفه

احمد بن حنبل به سند خود از ریاح بن حارث نقل کرده که گفت: جمعی در منطقه رحبه بر علی علیه السلام وارد شدند و عرض کردند: السلام علیک یا مولانا. حضرت فرمود: «چگونه من مولای شمایم در حالی که شما عرب هستید؟» عرض کردند: ما از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدیم که در روز غدیر خم می فرمود: «من کنت مولاه فعلى مولاه». (۲۴۰)

و - احتجاج در روز صفین

سلیم بن قیس هلالی، تابعی بزرگ در کتاب خود نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین در میان لشکر خود بر منبر رفت و مردم را دور خود جمع کرده و برای آنان که از نواحی مختلف بوده و از آن جمله مهاجرین و انصار بودند سخن گفت: او پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ای جماعت مردم! همانا مناقب من بیش از آن است که احصا شود...».

در این حدیث نیز حضرت به طور تفصیل فضائل خود را بیان کرده که از آن جمله تذکر به حدیث غدیر است. (۲۴۱)

۲ - احتجاج حضرت زهرا علیها السلام به حدیث غدیر

شمس الدین ابوالخیر جزری دمشقی شافعی به سند خود از امّ کلثوم دختر فاطمه علیها السلام، و او از فاطمه زهرا علیها السلام نقل کرده که فرمود: «أنسیتم قول رسول الله صلی الله علیه و آله یوم غدیر خم: من کنت مولاه فعلى مولاه، وقوله صلی الله علیه و آله: انت منى بمنزله هارون من موسى؟»؛ (۲۴۲) «آیا فراموش کردید گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم را که فرمود: هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست. و گفتارش که فرمود: تو نزد من همانند هارون نزد موسی هستی.»

به حدیث غدیر نیز امام حسن و امام حسین علیهما السلام تمسک کرده و احتجاج نموده اند. (۲۴۳)

۳ - احتجاج دیگران به حدیث غدیر

غیر از اهل بیت علیهم السلام نیز، در مواردی خاص به حدیث غدیر خم احتجاج و تمسک کرده اند و این به نوبه خود بر این دلالت دارد که این حدیث نزد عموم مسلمانان از جایگاه ویژه ای برخوردار است. اینک به اسامی برخی از آن ها اشاره می کنیم:

۱ - احتجاج عبدالله بن جعفر بر معاویه به حدیث غدیر بعد از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام. (۲۴۴)

۲ - احتجاج کردن بُرد بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر خم. (۲۴۵)

۳ - احتجاج کردن عمرو بن عاص بر معاویه به حدیث غدیر. (۲۴۶)

۴ - احتجاج کردن عمار بن یاسر در روز صفین بر عمرو بن عاص به حدیث غدیر. (۲۴۷)

۵ - احتجاج کردن اصبح بن نباته به حدیث غدیر در مجلس معاویه در سال (۳۷). (۲۴۸)

۶ - مناظره جوانی با ابو هریره به حدیث غدیر در مسجد کوفه:

این مناظره را ابوبکر هیشمی نیز در کتاب «مجمع الزوائد» به نقل از ابی یعلی و طبرانی و بزار به دو طریق نقل کرده، و یکی از آن دو طریق

را تصحیح و طریق دیگر را توثیق نموده است. (۲۴۹)

۷- احتجاج کردن شخصی بر زید بن ارقم به حدیث غدیر خم. (۲۵۰)

۸- مناظره مردی عراقی با جابر بن عبدالله انصاری به حدیث غدیر. (۲۵۱)

۹- احتجاج کردن قیس بن سعد بر معاویه به حدیث غدیر خم در سال (۵۰، ۵۶). (۲۵۲)

۱۰- احتجاج کردن دارمیّه حجوتیه بر معاویه به حدیث غدیر در سال (۵۰، ۵۶). (۲۵۳)

۱۱- احتجاج کردن عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی به حدیث غدیر. (۲۵۴)

۱۲- احتجاج کردن مأمون خلیفه عباسی به حدیث غدیر خم بر فقهاء. (۲۵۵)

بررسی شبهات

بررسی شبهات

از آن جا که این حدیث شریف از قوی ترین ادله بر امامت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، اهل سنت در صدد اشکال و تشکیک در سند یا دلالت آن برآمده اند. اینک به بررسی هر یک از آن ها می پردازیم:

۱- حدیث از طریق ثقات نقل نشده است!!

ابن حزم می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) هرگز از طریق ثقات نرسیده و صحیح نیست». (۲۵۶)

پاسخ

اولاً: قبلاً اشاره کردیم که بسیاری از علمای اهل سنت تصریح به صحت این حدیث نموده اند.

ثانیاً: او کسی است که تمام فقهای عصرش اتفاق بر گمراه بودن او داشته و عوام را از نزدیک شدن به او باز داشته اند. (۲۵۷)

ثالثاً: او آراییی دارد که از آن ها استفاده می شود شخصی است متعصب و حتی نسبت به حضرت علی علیه السلام عناد و بغض و کینه دارد.

او در کتاب خود «المحلی» می گوید: «بین هیچ یک از ائمت خلافتی نیست که عبدالرحمن بن ملجم، به جز با تأویل علی را نکشت و اجتهادش او را به این نتیجه رساند، و این چنین حساب کرده بود که کارش صحیح است». (۲۵۸)

در حالی که بسیاری از علمای اهل سنت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «قاتل تو شقی ترین از آخرین است». و در تعبیری دیگر فرمود: «شقی ترین مردم است». و در تعبیری دیگر آمده است:

شقی ترین این امت است، همانگونه که پی کننده شتر صالح شقی ترین قوم ثمود است».(۲۵۹)

و در خبری دیگر از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «آیا تو را خبر دهم به شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت؟ حضرت عرض کرد: خبر ده مرا ای رسول خدا صلی الله علیه و آله. آنگاه فرمود: همانا شدیدترین مردم از حیث عذاب در روز قیامت پی کننده شتر ثمود است، و کسی که محاسنت را به خون سرت سیراب خواهد کرد.(۲۶۰)

و نیز فرمود: «قاتل تو شبیه یهود بلکه

خود یهود است» (۲۶۱)

امام علی علیه السلام روزی خطاب به ابن ملجم کرد و فرمود: «من تو را از شرورترین خلق خدا می بینم» (۲۶۲)

چگونه می توان ابن ملجم را مجتهد نامید در حالی که امام واجب اطاعه خود را به قتل رسانده است؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله خروج بر امام مسلمین را همانند خروج از جماعت مسلمین ندانسته و حکم به قتل او نکرده است (۲۶۳)

ابن حزم کسی است که قاتل عمار - ابو الغادیه یسار بن سعید سلمی - را نیز اهل تأویل و مجتهد می داند که در این عملش دارای یک اجر است. و می گوید: این عمل همانند کشتن عثمان نیست؛ زیرا کشتن عثمان جای اجتهاد نیست (۲۶۴) (۲۶۵)

در صورتی که ابوالغادیه از مجاهیل دنیا به حساب می آید و هیچ کس او را تعریف و توثیق نکرده است.

این چه نوع اجتهادی است که در مقابل نصوص صریح کرده است؟ مگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مطابق احادیث صحیح السند خطاب به عمار نفرمود: «تو را گروه ظالم خواهند کشت» (۲۶۶) (۲۶۷)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او نفرمود: «هر گاه مردم اختلاف کردند فرزند سمیه (عمار) با حق است» (۲۶۸)

مگر پیامبر صلی الله علیه و آله نفرمود: «بار خدایا قریش به عمار ولع دارد، همانا قاتل عمار و برنده لباس او در آتش است» (۲۶۹)

۲ - مردم در صحت آن نزاع دارند!!

ابن تیمیه می گوید: «و اما حدیث (من کنت مولاة فعلی مولاة) در صحاح وجود ندارد، ولی علما آن را نقل کرده اند، و مردم در صحت آن نزاع دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و طائفه ای از اهل علم به حدیث نقل شده که آنان در این حدیث طعن وارد کرده و آن را تضعیف کرده اند...» (۲۷۰)

پاسخ

اولاً: ترمذی این حدیث را در صحیح خود نقل کرده و تصریح به صحت آن نموده است.

ثانیاً: کسی را نمی شناسیم که در این حدیث نزاع کرده باشند، اگر کسی می بود حتماً ابن تیمیه نام او را می برد.

ثالثاً: کار ابن تیمیه در تضعیف این حدیث و احادیث دیگری که در مدح اهل بیت و خصوصاً علی بن ابی طالب علیه السلام وارد شده به جایی رسیده که حتی ناصرالدین البانی که از اتباع او در مسائل اعتقادی است این عمل او را ناخرسند دانسته و تصریح می کند که او در تضعیف احادیث عجله به خرج داده است، بدون آن که طرق آن را مورد بررسی قرار دهد (۲۷۱)

در حقیقت باید گفت: ابن تیمیه به جهت خصومت با شیعه و بهتر باید گفت: خصومت با اهل بیت علیهم السلام در صدد

تضعیف بدون دلیل تمام احادیث فضائل و مقامات اهل بیت علیهم السلام و در رأس آن ها امام علی علیه السلام برآمده است.

۳ - «مولی» به معنای اولویت نیست!!

محمود زعبی در اشکال بر شرف الدین می گوید: «مولی به معنای اولویت و برتری در تصرّف در لغت عرب به کار نرفته است». (۲۷۲)

پاسخ

این ادعا که کلمه «مولی» به معنای اولویت و برتری به کار نرفته حرفی بدون دلیل بلکه بر خلاف واقعیات است؛ زیرا بزرگان کلام و تفسیر و لغت به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند:

الف - کلمات مفسرین:

فخر رازی در تفسیر آیه « هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بِنَسِ الْمَصِيرِ »؛ (۲۷۳) از کلبی و زجاج و ابی عبیده و فراء نقل می کند که معنای آن «اولی بکم» است. (۲۷۴)

- بغوی نیز این آیه را چنین تفسیر می کند: «صاحبکم و اولی بکم» (۲۷۵) همدم شما و اولی و سزاوار به شما است.

این تفسیر نیز از زمخشری، ابو الفرج ابن جوزی، نیشابوری، قاضی بیضاوی، نسفی، سیوطی، ابوالسعود، در ذیل آیه فوق رسیده است. (۲۷۶)

ب - کلمات متکلمین:

و نیز برخی از متکلمین اهل سنت همانند سعد تفتازانی، علاء قوشچی و دیگران نیز به این معنا برای کلمه «مولی» تصریح کرده اند. تفتازانی می گوید: «استعمال (مولی) به معنای متولی و مالک امر و اولی به تصرّف در کلام عرب شایع و از بسیاری از ائمه لغت نقل شده است...» (۲۷۷)

ج - تصریح لغویین از بزرگان لغت اشخاصی از قبیل: فراء، زجاج، ابو عبیده، اخفش، علی بن عیسی رمانی، حسین بن احمد زوزنی، ثعلب و جوهری و دیگران به معنای «اولی» برای کلمه «مولی» اشاره کرده اند.

ریشه واژه «مولی»

ریشه واژه «مولی»، ولایت است. اصل این ماده بر قرب و نزدیکی دلالت می کند، یعنی میان دو چیز به گونه ای از نسبت قرب برقرار است که چیز دیگری میان آنها فاصله نیست.

ابن فارس می گوید: «واو، لام، ی (ولی) بر قرب و نزدیکی دلالت می کند و واژه ولی به معنای قرب و نزدیکی است، و کلمه مولی نیز از همین باب است.

و بر معتق، معتق، صاحب، حلیف، ابن عم، ناصر و جار اطلاق می شود. ریشه همه آن ها ولی به معنای قرب است». (۲۷۸)

راغب اصفهانی گفته است: «ولاء و توالی آن است که دو یا چند چیز به گونه ای باشند که غیر آن ها میان آن ها نباشد. این معنا برای قرب مکانی و قرب به لحاظ نسبت، دین، صداقت، نصرت و اعتقاد استعاره آورده می شود.

واژه ولایت (بر وزن هِدایت) به معنای نصرت، و واژه ولایت (بر وزن شَهادت) به معنای تولی امر است. و گفته شده هر دو واژه یک معنا دارد و حقیقت آن همان تولی امر است». (۲۷۹)

با توجه به حالات اولیه انسان در کاربرد الفاظ و این که معمولاً کلمات را در آغاز برای بیان معانی مربوط به محسوسات به کار می برد می توان گفت: واژه ولایت در آغاز برای قرب و نزدیکی خاص در محسوسات (قرب حسی) به کار رفته است، آن گاه برای قرب معنوی استعاره آورده شده است. بر این اساس هر گاه این واژه در امور معنوی به کار رود بر نوعی از نسبت قرابت دلالت می کند و لازمه آن این است که ولی نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و می تواند تصرفاتی را بنماید که دیگری جز به اذن او نمی تواند. مثلاً ولی مییت می تواند در اموال او تصرف کند، این ولایت او ناشی از حق وراثت است. و کسی که بر صغیر ولایت دارد حق تصرف در امور وی را دارد. کسی که ولایت نصرت دارد می تواند در امور منصور (آن کسی که نصرتش را عهده دار شده است) تصرف کند. و خداوند ولی امر

بندگان خویش است، یعنی امور دنیوی و اخروی آن‌ها را تدبیر می‌کند و او ولی مؤمنان است یعنی بر آنان ولایت خاصی دارد... .

بنابر این، معنای ولایت در همه موارد استعمال آن، گونه‌ای از قرابت است که منشأ نوعی تصرف و مالک بودن تدبیر است. (۲۸۰)

به عبارت دیگر: ولایت، نوعی اقتراب و نزدیکی نسبت به چیزی است به گونه‌ای که موانع و حجاب‌ها از میان براشته می‌شود... (۲۸۱)

حال اگر کسی با ریاضت‌های نفسانی و قابلیت‌هایی که برای خود ایجاد کرده، و از طرفی دیگر مورد عنایات و الطاف الهی قرار گرفته و به مقام قرب تام الهی نائل شده این چنین شخصی بر مردم از جانب خداوند ولایت پیدا می‌کند، ولایتی که لازمه آن این است که ولی نسبت به آن چه بر آن دلالت دارد، دارای حقی است که دیگری ندارد و او می‌تواند تصرفاتی بنماید که دیگری جز به اذن او نمی‌تواند. و همه این‌ها به اذن و اراده و مشیت خداوند است.

۴ - اولی و سزاوارتر در محبت!!

زعی در اعتراضی دیگر می‌گوید: «شیعه بعد از آن که (مولی) را به معنای اولی گرفته آن را به «تصرف» نسبت داده و آن کلمه را به معنای اولی به تصرف معنا کرده اند، چرا ارتباط آن را به محبت نداده اند؟». (۲۸۲)

پاسخ

اولاً: در قرآن کلمه «مولی» در معنای «متصرف در امر» به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ». (۲۸۳) فخر رازی در تفسیرش «مولی» را به معنای آقا و متصرف معنا کرده است. (۲۸۴)

نیشابوری نیز در ذیل آیه «ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ»، (۲۸۵) کلمه «مولی» را به معنای متصرف گرفته می‌گوید: «آنان در دنیا تحت تصرفات موالی باطل بوده اند». (۲۸۶)

ثانیاً: ثابت شد که (مولی) به معنای متولی امر به کار رفته است و فرقی بین متولی و متصرف نیست.

ثالثاً: کلمه «مولی» به معنای «ملیک» آمده، و معنای آن همان متصرف در امور است.

رابعاً: در جای خود به اثبات رساندیم که حدیث غدیر با معنای محبت سازگاری ندارد، و تنها معنای مناسب با آن «متصرف در امور» و «متولی» است.

۵ - امامت حضرت امیرعلیه السلام بعد از عثمان!!

برخی می‌گویند: ما این حدیث را از حیث سند تمام می‌دانیم و دلالت آن را نیز بر امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام

قبول می کنیم، ولی در این حدیث اشاره نشده که حضرت بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله بلافاصله امام است، و لذا به جهت جمع با سائر ادله او را خلیفه چهارم می دانیم.

پاسخ

اولاً: هیچ دلیلی بر خلافت خلفای قبل از حضرت علی علیه السلام وجود ندارد تا بخواهید بین ادله جمع کنید.

ثانیاً: با جمع بین این حدیث و حدیث «ولایت» که در آن تصریح به «بعدی» آمده می توان فهمید که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافصل رسول خداصلی الله علیه وآله است. زیرا مطابق احادیث صحیح السند پیامبرصلی الله علیه وآله درباره علی علیه السلام فرمود: «و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»، (۲۸۷) و او سرپرست هر مؤمنی بعد از من است. این بعدیت ظهور در اتصال دارد.

ثالثاً: ظهور خود حدیث غدیر خصوصاً با قرائن حالیه و مقالیه در این است که حضرت علی علیه السلام خلیفه بلافصل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است.

رابعاً: مفاد حدیث غدیر آن است که حضرت علی علیه السلام سرپرست همه مسلمین حتی این سه خلیفه است و این با خلافت بلافصل سازگاری دارد.

خامساً: اگر مقصود، امامت حضرت علی علیه السلام بعد از عثمان است، چرا عمر بن خطاب در روز غدیر خم به حضرت علی علیه السلام تبریک گفت، و او را مولای خود و هر مؤمنی خطاب کرد؟

۶ – امامت باطنی نه ظاهری!!

برخی می گویند: مقصود از «ولایت» در حدیث غدیر ولایت باطنی است نه ظاهری که مرادف با حکومت داری و خلافت و سرپرستی عموم مسلمین باشد، اهل سنت با این توجیه در صدد جمع بین ولایت حضرت امیرعلیه السلام و خلافت سه خلیفه قبل می باشند.

پاسخ

اولاً: اگر بنا باشد که این گونه کلمات حمل بر خلاف ظاهر شود، باید نبوت را نیز این گونه بتوان تأویل کرد، در حالی که قطعاً باطل است.

ثانیاً: به چه دلیل خلافت این خلفا ثابت شده تا در صدد جمع بین حقایق خلافت آنان و حدیث غدیر برآمده اند.

ثالثاً: این تفسیر، خلاف ظاهر کلمه «مولی» و مفهوم ولایت است، زیرا معنایی که از ظاهر لفظ مولی و ولایت به دست می آید همان سرپرستی است.

رابعاً: ما معتقدیم که «ولایت» در حدیث غدیر و دیگر احادیث، همان ولایت عامّه الهی است که از شؤونات آن حاکمیت

سیاسی و مرجعیت دینی است.

۷ - احتمال اولویت در تعظیم!!

دهلوی می گوید: «احتمال دارد که مراد از کلمه (مولی) اولویت در تعظیم باشد».

پاسخ

اولاً: این احتمال خلاف ظاهر لفظ (مولی) است، چون قبلاً اشاره شد، که استفاده خلاف ظاهر و مجازی از لفظ احتیاج به قرینه صارفه از معنای حقیقی دارد.

ثانیاً: این احتمال با قرائن موجود در حدیث که مناسب با معنای سرپرستی است، منافات دارد، چون پیامبر صلی الله علیه و آله در آغاز با طرح: «الست اولی بکم من انفسکم» در مفهوم امامت و اولی به تصرف از آن ها اقرار گرفت بعد فرمود: «من کنت مولا فهدا علی مولا» که تصریح به امامت شخص علی بن ابی طالب علیه السلام است.

ثالثاً: برداشت دیگری غیر از مفهوم سرپرستی و امامت از لفظ ظاهری «مولی» چگونه با تبریک گفتن عمر بن خطاب سازگاری دارد؟

رابعاً: بر فرض که مقصود از کلمه (مولی) اولویت در محبت و تعظیم باشد، باز هم با آن چه ما می گوئیم منافات ندارد، زیرا کسی که سزاوارتر از دیگری به تعظیم در امور دینی و شرعی است او افضل از همه است، طبیعی است که فرد افضل و برتر سزاوارتر به خلافت و امامت از دیگران باشد.

۸ - نقض به آیه ۶۸ سوره آل عمران!!

دهلوی نیز می گوید: «چه ضرورتی دارد که لفظ (مولی) در حدیث را حمل بر اولی به تصرف و سرپرستی نماییم در حالی که در قرآن بر خلاف این معنا به کار رفته است. خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا»، پرواضح است که پیروان حضرت ابراهیم از شخص او اولی و سزاوارتر به تصرف نبوده اند.

پاسخ

اولاً: در برخی از آیات قرآن کلمه (مولی) به معنای اولی و اولویت به کار رفته است، همانند آیه «مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ».

(۲۸۸)

ثانیاً: حمل کلمه (مولی) در حدیث غدیر بر معنای اولی به تصرف و سرپرستی به جهت قرائنی است که در حدیث وجود دارد.

ثالثاً: در آیه مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام قرینه ای وجود دارد که مانع از حمل آیه بر اولویت در تصرف است، و آن این که هیچ کس بر پیامبر خدا مقدم نیست. به خلاف مورد حدیث غدیر.

او نیز می گوید: قرینه ای در ذیل حدیث وجود دارد که دلالت بر اراده محبت از کلمه (مولی) دارد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «اللهم وال من والاه وعاد من عاداه».

پاسخ

اولاً: این دعا، به قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» این چنین معنا می شود: «بار خدایا! هر کس که ولایت حضرت علی علیه السلام را پذیرفت او را دوست بدار، و هر کس از ولایت او سرباز زد او را دشمن دار».

ثانیاً: این معنا هرگز با اهتمام شدید پیامبر صلی الله علیه وآله در ذکر آن سازگاری ندارد، زیرا چگونه قابل توجیه است که ما بگوییم: پیامبر صلی الله علیه وآله آن جماعت عظیم را در آن بیابان گرم به جهت اعلان یک مطلب جزئی و آن این که حضرت علی علیه السلام دوست آن ها است، جمع کرده باشد.

ثالثاً: در برخی از روایات جمله «وال من والاه» همراه با جمله «احب من احبه» آمده است، و این شاهد بر آن است که جمله اول به معنای محبت نیست، و در غیر این صورت تکرار لازم می آید.

ابن کثیر از طبرانی قضیه رحبه را نقل کرده و در ذیل آن آمده است: آن گاه سیزده نفر از صحابه برخاسته و شهادت دادند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، واحب من احبه وابغض من ابغضه، وانصر من نصره واخذل من خذله». (۲۸۹)

متقی هندی نیز این حدیث را نقل کرده و در ذیل آن از هیشمی نقل می کند که گفته: رجال سند این حدیث همگی از افراد ثقه هستند. (۲۹۰)

رابعاً: برخی از بزرگان اهل سنت همانند محب الدین طبری

شافعی این توجیه و تفسیر را بعید شمرده اند. (۲۹۱)

خامساً: جمله «اللهم وال من والاه...» دعایی است که پیامبر صلی الله علیه وآله بعد از فارغ شدن از خطبه، کرده است، و لذا نمی تواند قرینه بر حمل کلمه «مولى» بر معنای محبت باشد، بلکه جمله قبل از آن که همان «الست اولی بکم من انفسکم» است بهترین قرینه و زمینه سازی برای حمل کلمه «مولى» بر معنای امامت و اولی به تصرف و سرپرستی است.

سادساً: در برخی روایات کلمه «بعدى» آمده است. ابن کثیر به سند خود از براء بن عازب نقل کرده هنگام اجتماع مردم در غدیر خم پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «الست اولی بکم من انفسکم؟! قلنا: بلی یا رسول الله! قال: أَلست؟ أَلست؟ قلنا: بلی یا رسول الله! قال: من كنت مولاة فانّ علیاً بعدی مولاة، اللهم وال من والاه وعاده من عاداه...».

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله از کلمه «مولى» اراده محبت کرده بود، وجهی برای ذکر کلمه «بعدى» نداشت، زیرا معنا ندارد که پیامبر صلی الله علیه وآله بگوید: حضرت علی علیه السلام بعد از من دوست شماست نه قبل از من.

۱۰ - مولى به معنای محبوب!!

برخی مثل ابن حجر مکی و شاه ولی الله دهلوی می گویند: مراد به (مولى) در حدیث غدیر «محبوب» است. یعنی هر کس که من محبوب اویم این علی نیز محبوب اوست.

پاسخ

اولاً: این ادعایی بدون دلیل است؛ زیرا با مراجعه به کتب لغت به این نتیجه می رسیم که هیچ یک از لغوین این معنا را برای کلمه (مولى) ذکر نکرده اند.

ثانیاً: این معنا با معنای متبادر از حدیث بدون قرینه سازگاری ندارد.

ثالثاً: این معنا با قرائن موجود در روایت خصوصاً قرینه صدر حدیث «الست اولی بکم من انفسکم» سازگاری ندارد.

رابعاً: اگر مقصود پیامبر از این حدیث این احتمال است، پس چرا افرادی همچون معاویه و عائشه و طلحه و زبیر و عمرو بن عاص و امثال آن ها با حضرت علی علیه السلام به جنگ برخاسته و با او مخالفت کردند؟ آیا معاویه نبود که لعن حضرت را در مآذنه ها علنی کرد؟ و ...

خامساً: این معنا خلاف آن چیزی است که صحابه از حدیث غدیر فهمیده اند، و لذا حسان بن ثابت در شعر خود از قول پیامبر صلی الله علیه وآله می گوید: «و رضیت من بعدی اماماً و هادياً»، و راضی شدم از بعد خود که علی علیه السلام امام و هادی باشد.

۱۱ - استدلال به روایتی از حسن مثنی

دهلوی می گوید: ابو نعیم اصفهانی از حسن مثنی نقل کرده که از او سؤال شد: آیا حدیث (من کنت مولاه) نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام است؟ او در جواب گفت: اگر مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله به این حدیث خلافت می بود باید آن را به طور فصیح بیان می کرد؛ زیرا او از فصیح ترین مردم بود...».

پاسخ

اولاً: کلام حسن مثنی بر فرض ثبوت، حجّیت و اعتباری ندارد، زیرا او معصوم نبوده، و نیز از صحابه به حساب نمی آید تا فهم او نزد اهل سنت دارای اعتبار باشد.

ثانیاً: این حدیث سندی ندارد.

ثالثاً: چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله مسأله خلافت و امامت حضرت را در این حدیث به طور فصیح بیان نکرده است؟ در حالی که مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله با قرائن حالیه و مقالیه که همان امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام است به طور وضوح از حدیث غدیر استفاده می شود. و علمای بلاغت گفته اند که کنایه ابلغ از تصریح است. و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله در روایات دیگر مسأله امامت و خلافت حضرت علی علیه السلام را به طور واضح بیان کرده است.

۱۲ - قرینه ای بر حمل بر محبت!!

شیخ سلیم البشیری می گوید: «در حدیث غدیر قرینه ای وجود دارد که کلمه (مولی) را بر معنای محبت حمل می کند و آن این که این حدیث بعد از واقعه ای بیان شده که در یمن اتفاق افتاد برخی بر ضدّ او اقدام کردند، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم در صدد تمجید و مدح حضرت علی علیه السلام برآمد، تا جلالت قدر او را بیان کرده و در مقابل کسانی که بر حضرت حمله کرده بایستند». (۲۹۲)

دهلوی نیز می گوید: «سبب این خطبه - آن طور که مورّخین و سیره نویسان می گویند - این بود که: جماعتی از اصحاب که با حضرت علی علیه السلام در یمن بودند امثال بریده اسلمی و خالد بن ولید و دیگران از مشاهیر، قرار گذاشتند که هنگام بازگشت از جنگ بر ضدّ حضرت علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کنند...

پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از مشاهده این صحنه در روز غدیر مردم را به محبت علی علیه السلام دعوت کرد...

پاسخ

اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله در همان مجلس معترضین را از اعتراض بر ضد حضرت علی علیه السلام بر حذر داشت، و سه بار فرمود: از جان علی چه می خواهید...

ثانیاً: مطابق بسیاری از روایات واقعه غدیر به امر خداوند بوده است نه به جهت شکایت عده ای از حضرت.

ثالثاً: بر فرض اتحاد دو قضیه دلالت حدیث غدیر بر سرپرستی و امامت تمام است؛ زیرا اعتراض بریده و دیگران به جهت تصرف در غنائم، قبل از تقسیم آن بوده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با ذکر ولایت داشتن او در آن حدیث و این حدیث به این نکته اشاره می کند که او حق هر نوع تصرفی را دارد زیرا او امام و ولی خداست.

رابعاً: واقعه غدیر خم بعد از قضیه بریده بوده و هیچ گونه ارتباطی به آن ندارد. سید شرف الدین می گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دوبار به سوی یمن فرستاد: مرتبه اول در سال هشتم هجری بود. (۲۹۳) در آن مرتبه برخی شکایت حضرت علی علیه السلام را نزد رسول خدا بعد از بازگشتشان از یمن نمودند. در آن هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن ها غضب کرد، و آنان نیز با خود عهد کردند تا دیگر بار بر حضرت اعتراض نکنند. بار دوم در سال دهم هجرت بود. (۲۹۴) در آن سال، پیامبر صلی الله علیه و آله پرچم را به دست حضرت علی علیه السلام داد و به دست مبارکش عمامه ای بر سر او بست. و به او فرمود: حرکت کن و به کسی توجه

نکن... در این سفر کسی شکایت حضرت را از رسول خداصلی الله علیه وآله نکرد و بر او حمله نمود، حال چگونه ممکن است که حدیث غدیر مسبب از اعتراض و شکایت بریده و امثال او باشد...» (۲۹۵)

خامساً: بر فرض که کسی بر ضدّ حضرت علی علیه السلام مطلبی را گفته است، ولی وجهی ندارد که پیامبرصلی الله علیه وآله این جمعیت عظیم را در صحرائی سوزان به جهت یک امری جزئی و کوچک جمع کند و این مقدار به آن بها دهد.

سادساً: اگر مقصود رسول خداصلی الله علیه وآله مجرد بیان فضیلت حضرت امیرعلیه السلام و ردّ بر اعتراض کنندگان بر او بود باید به طور صریح این مطلب را بیان می کرد، مثل آن که می فرمود: این شخص پسر عم و داماد و پدر فرزندان من و سید اهل بیت من است، او را اذیت نکنید و...، کلماتی که دلالت جلال قدر و عظمت حضرت دارد.

سابعاً: از این حدیث شریف غیر از معنای اولی به تصرّف و سرپرستی و امامت معنای دیگری متبادر به ذهن نمی شود، حال سبب ذکر این حدیث هر چه می خواهد باشد، ما الفاظ را حمل بر معنای حقیقی آن می نماییم و به اسباب آن کاری نداریم، خصوصاً آن که قرائن عقلی و نقلی نیز این معنا را تأیید می نماید.

۱۳ - اشکال اجتماع دو متصرف!!

محمود زعبی می گوید: «اگر دلالت حدیث غدیر بر ولایت و اولی به تصرف و سرپرستی را قبول کنیم لازم می آید که در یک زمان و عصر دو متصرف مطلق و سرپرست بر مسلمانان وجود داشته باشد، و این دارای محذورات بسیاری است.» (۲۹۶)

پاسخ

اولاً: از حدیث غدیر استفاده ولایت و سرپرستی و اولی به تصرف برای حضرت علی علیه السلام استفاده می شود، ولی در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله تصرفات حضرت علی علیه السلام در طول تصرفات رسول خداصلی الله علیه وآله است، یعنی در غیاب حضرت صلی الله علیه وآله او متصرف در امور است.

ثانیاً: اشکال و محذوری در اجتماع دو ولایت نیست، و اگر محذوری باشد در اجتماع دو تصرف است، و ثبوت ولایت مستلزم فعلیت تصرف نیست.

ثالثاً: محذور اجتماع دو تصرف در صورتی است که هر یک از تصرفات با یکدیگر مخالف باشد در حالی که پیامبرصلی الله علیه وآله و حضرت علی علیه السلام هیچ گونه اختلافی در تصرف نداشتند.

رابعاً: عمده ولایت حضرت علی علیه السلام و فعلیت آن بعد از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله است.

پی نوشت ها

(١) طبقات ابن سعد، ج ٣، ص ٢٢٥؛ مقریزی، الامتاع، ص ٥١١؛ ارشاد الساری، ج ٦، ص ٣٢٩.

(٢) سوره مائده، آیه ٦٧.

(٣) سوره مائده، آیه ٦.

(٤) الغدير، ج ١، ص ٣١-٣٦؛ طبقات ابن سعد، ج ٢، ص ١٧٣؛ الامتاع، مقریزی، ص ٥١٠؛ ارشاد الساری، ج ٩، ص ٤٢٦؛ سيره حلبی، ج ٣، ص ٢٥٧؛ سيره زینی دحلان، ج ٢، ص ١٤٣؛ تذکره الخواص، ص ٣٠؛ خصائص نسائی، ص ٩٦؛ دائره المعارف، فرید وجدی، ج ٣، ص ٥٤٢.

(٥) معجم البلدان، ج ٢، ص ٣٨٩.

(٦) مراصد الاطلاع، ج ١، ص ٣١٥ و ٤٨٢.

(٧) معجم البلدان، ج ١، ص ١١١.

(٨) مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ٢٢، ح ٣١.

(٩) الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٣.

(١٠) ذخائر العقبی، ص ٦٧.

(١١) البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٨٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٨.

(١٢) مناقب ابن شهر آشوب،

ج ٣، ص ٣٤.

(١٣) العلل و معرفه الرجال، ج ٣، ص ١٦١، رقم ٤٧٢٣.

(١٤) النهايه، ج ٥، ص ٢٢٨.

(١٥) المسند.

(١٦) التاريخ الكبير، ج ١، ص ٣٧٥.

(١٧) انساب الأشراف، ج ٢، ص ١٠٨.

(١٨) خصائص النسائي، ص ١٠١٦.

(١٩) مسند ابى يعلى، ج ١١، ص ٣٠٧.

(٢٠) تفسير طبرى، ج ٣، ص ٤٢٨.

(٢١) المعجم الاوسط، ج ٣، ص ١٣٣.

(٢٢) التمهيد، ص ١٦٩.

(٢٣) الكشف والبيان، ص ١٨١.

(٢٤) ثمار القلوب، ص ٦٣٦، رقم ١٠٦٨.

(٢٥) الاستيعاب، قسم سوم، ١٠٩٩.

(٢٦) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠.

(٢٧) مناقب على بن ابى طالب عليه السلام، ص ٢٥، ح ٣٧.

(٢٨) شواهد التنزيل، ج ١، ص ٢٠١، ح ٢١١.

(٢٩) ربيع الابرار، ج ١، ص ٨٤.

(٣٠) المناقب، ص ١٥٤، ح ١٨٢.

(٣١) ترجمه امام على عليه السلام، رقم ٥٧٢.

(٣٢) التفسير الكبير، ج ٣، ص ٦٣٦.

(٣٣) اسد الغابه، ج ١، ص ٣٦٤.

(٣٤) شرح نهج البلاغه، ج ١، ص ١٣.

(٣٥) كفايه الطالب، ص ١٦.

(٣٦) فرائد السمطين، ج ٢، ص ٢٧٤.

(٣٧) نظم درر السمطين، ص ١٠٩.

(٣٨) المواقف، ص ٤٠٥.

(٣٩) البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٠٩.

(٤٠) المودّه القربى، مودّت پنجم.

(٤١) شرح مقاصد، ج ٥، ص ٢٧٣.

(٤٢) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٦٥.

(٤٣) مقدمه ابن خلدون، ج ١، ص ٢٤٦.

(٤٤) شرح مواقف، ج ٨، ص ٣٦٠.

(٤٥) الاصابه، ج ٧، ص ٧٨٠.

(٤٦) الفصول المهمه، ص ٢٤.

(٤٧) شرح تجريد، ص ٤٧٧.

(٤٨) تاريخ الخلفاء، ص ١١٤.

(٤٩) الصواعق المحرقه، ص ٢٥.

(٥٠) كنز العمال، ج ٢، ص ١٥٤.

(٥١) كنوز الحقائق، ج ٢، ص ١١٨.

(٥٢) السيره الحلييه، ج ٣، ص ٢٧٤.

(٥٣) البيان و التعريف، ج ٣، ص ٧٤.

(٥٤) شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣.

(٥٥) الاسعاف در حاشيه نور الأبصار، ص ١٥٢.

(٥٦) روح المعاني، ج ٦، ص ١٩٤.

(٥٧) تفسير المنار، ج ٦، ص

(٥٨) نثر اللآلى، ص ١٦٦.

(٥٩) الفوائد المتكاثرة فى الأخبار المتواتره.

(٦٠) التيسير فى شرح الجامع الصغير، ج ٢، ص ٤٤٢.

(٦١) شرح جامع الصغير، ج ٣، ص ٣٦٠.

(٦٢) المرقاه فى شرح المشكاه، ج ٥، ص ٥٦٨.

(٦٣) نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢١.

(٦٤) همان، ص ١٢٦.

(٦٥) همان، ص ١٢٧.

(٦٦) الأربعين.

(٦٧) نفحات الأزهار، ج ٦، ص ١٢٥.

(٦٨) البدايه و النهايه.

(٦٩) طرق حديث من كنت مولاه.

(٧٠) اسنى المطالب.

(٧١) الأربعين.

(٧٢) تشنيف الأذان، ص ٧٧.

(٧٣) صواعق المحرقه، ص ٤٢ و ٤٣.

(٧٤) مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٠٩.

(٧٥) السيره الحلييه، ج ٣، ص ٢٧٤.

(٧٦) البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٨٨.

- (٧٧) صحيح ترمذى، ج ٢، ص ٢٩٨.
- (٧٨) مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨.
- (٧٩) الاستيعاب، ج ٢، ص ٣٧٣.
- (٨٠) تذكره الخواص، ص ١٨.
- (٨١) زين الفتى.
- (٨٢) روح المعانى، ج ٦، ص ٦١.
- (٨٣) فتح البارى، ج ٧، ص ٦١.
- (٨٤) مناقب على بن ابي طالب عليه السلام، ص ٢٦.
- (٨٥) سرّ العالمين، ص ٢١.
- (٨٦) شرح ابن ابي الحديد، ج ٩، ص ١٦٦، خطبه ١٥٤.
- (٨٧) كفايه الطالب، ص ٦١.
- (٨٨) العروه لأهل الخلوه، ص ٤٢٢.
- (٨٩) طرق حديث من كنت مولاه.
- (٩٠) تلخيص المستدرک، ج ٣، ص ٦١٣، ح ٦٢٧٢.
- (٩١) طرق حديث من كنت مولاه، ص ١١.
- (٩٢) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤-١٠٩.
- (٩٣) المواهب اللدئيه، ج ٣، ص ٣٦٥.
- (٩٤) المرقاه فى شرح المشكاه، ج ١٠، ص ٤٦٤، ح ٦٠٩١.
- (٩٥) وسيله المآل فى مناقب الآل، ص ١١٧ و١١٨.
- (٩٦) نزل الأبرار، ص ٥٤.

٩٧) اسعاف الراغبين در حاشيه نور الابصار، ص ١٥٣.

٩٨) السنه، ابن ابى عاصم، با تحقيق البانى، ج ٢، ص ٥٦٦.

٩٩) سلسله الاحاديث الصحيحه، ح ١٧٥٠.

١٠٠) تاريخ روضه الصفا، ج ٢، ص ٥٤١.

١٠١) المصنف، ج ١٢، ص ٧٨، ح ١٢١٦٧.

١٠٢) المسند، ج ٥، ص ٣٥٥، ح ١٨٠١١.

١٠٣) مسند

شیبانی نسوی.

(۱۰۴) مسند ابی یعلیٰ.

(۱۰۵) جامع البیان، ج ۳، ص ۴۲۸.

(۱۰۶) الصواعق المحرقة، ص ۴۴.

(۱۰۷) التمهید، ص ۱۷۱.

(۱۰۸) الكشف والبيان، در ذیل آیه ۶۷ از سوره مائده.

(۱۰۹) الفصول المهمه، ص ۴۰.

(۱۱۰) تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

(۱۱۱) مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۸، ح ۲۴.

(۱۱۲) سرّ العالمین، ص ۲۱.

(۱۱۳) الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۴۵.

(۱۱۴) المناقب، ص ۹۴، فصل ۱۴.

(۱۱۵) التفسیر الکبیر، ج ۱۲، ص ۴۹.

(۱۱۶) النهایه، ج ۵، ص ۲۲۸.

(۱۱۷) اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۰۸.

(۱۱۸) کفایه الطالب، ص ۶۲.

(۱۱۹) تذکره الخواص، ص ۲۹.

(۱۲۰) الرياض النضرة، ج ۳، ص ۱۱۳.

(۱۲۱) فرائد السمطين، ج ۱، ص ۷۷، ح ۴۴.

(۱۲۲) غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۹۴.

١٢٣) مشكاه المصاييح، ج ٣، ص ٣٦٠، ح ٦١٠٣.

١٢٤) نظم درر السمطين، ص ١٠٩.

١٢٥) البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٢٩.

١٢٦) الخطط، ج ١، ص ٣٨٨.

١٢٧) الفصول المهمه، ص ٤٠.

١٢٨) كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣٣، ح ٣٦٤٢٠.

١٢٩) المواهب اللدئيه، ج ٣، ص ٣٦٥.

١٣٠) الصواعق المحرقه، ص ٤٤.

١٣١) فيض القدير، ج ٦، ص ٢١٨.

١٣٢) شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣.

١٣٣) الفتوحات الاسلاميه، ج ٢، ص ٣٠٦.

١٣٤) البدايه والنهايه، ج ٥، ص ١٨٣.

١٣٥) طبقات الحفاظ، ج ٢، ص ٥٤.

١٣٦) تهذيب التهذيب، ج ٧، ص ٣٣٧.

١٣٧) الغدير، ج ١، ص ١٤٥.

١٣٨) همان.

١٣٩) تذكره الحفاظ، ج ٣، ص ٢٣١.

١٤٠) الغدير، ج ١.

١٤١) نفحات الازهار.

١٤٢) شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٩٠، ح ٢٤٦.

۱۴۳) ینابیع الموده، ص ۳۶.

۱۴۴) سوره حدید، آیه ۱۵.

۱۴۵) ارشاد الساری، ج ۷، ص ۲۸۰.

۱۴۶) قاموس المحيط، ج ۴، ص ۴۱۰.

۱۴۷) ابن بطریق، العمده، ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۱۴۸) این جمله در بسیاری از احادیث غدیر آمده است.

۱۴۹) سوره احزاب، آیه ۶.

۱۵۰) ارشاد الساری، ج

٧، ص ٢٨٠.

(١٥١) انوار التنزيل، بيضاوى، ذيل آيه ٦ سوره احزاب.

(١٥٢) الكشاف، ج ٣، ص ٥٢٣.

(١٥٣) مدارك التنزيل، نسفى، ج ٣، ص ٢٩٤؛ تفسير جلالين، ذيل آيه.

(١٥٤) مسند احمد، ج ١، ص ١١٨؛ مستدرک حاكم، ج ٣، ص ١٠٩، و... .

(١٥٥) اسد الغابه، ج ٦، ص ١٣٦، رقم ٥٩٤٠؛ تاريخ دمشق، ج ١٢، ص ٢٢٦؛ سيره حلبى، ج ٣، ص ٣٧٤.

(١٥٦) سوره مائده، آيه ٣.

(١٥٧) البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢١٤؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٥٧.

(١٥٨) درّ المنثور، ج ٢، ص ٢٩٨.

(١٥٩) مودّه القربى، مودّت پنجم.

(١٦٠) فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٢.

١٦١ تا ٢٩٦

(١٦١) زاد المعاد، ج ١، ص ١٢١.

(١٦٢) صحيح مسلم، كتاب الحج، ح ٤٥١؛ سنن ابى داود، ج ٤، ص ٥٤.

(١٦٣) الرياض النضره، ج ٢، ص ٢٨٩؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ١١٤.

(١٦٤) تذکره الخواص، ص ٣٢.

(١٦٥) سّر العالمين، ص ٣٩ و ٤٠، طبع دار الآفاق العربيه، مصر.

(١٦٦) تذکره الخواص، ص ٦٢.

(١٦٧) حديقته الحقيقه، حكيم نسائى.

(١٦٨) مثنوى مظهر حقّ، عطار نيشابورى.

- ١٦٩) مطالب السؤل، ص ٤٤ و٤٥.
- ١٧٠) تذكره الخواص، ص ٣٠-٣٤.
- ١٧١) كفايه الطالب، ص ١٦٦ و١٦٧.
- ١٧٢) شرح تائيه ابن فارض، فرغانى.
- ١٧٣) المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار، ج ٢، ص ٢٢٠.
- ١٧٤) شرح مقاصد، ج ٢، ص ٢٩٠.
- ١٧٥) المعارف، ابن قتيبه، ص ١٩٤؛ شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٣٦٢.
- ١٧٦) احقاق الحق، ج ٦، ص ٥٦٠؛ ارجح المطالب، ص ٥٨٠.
- ١٧٧) شرح ابن ابى الحديد، ج ١، ص ٣٦٢؛ السيره الحليه، ج ٣، ص ٣٣٧.
- ١٧٨) انساب الاشراف، ج ٢، ص ١٥٦.
- ١٧٩) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٠؛ مناقب ابن مغزلى، ص ١٨، ح ٢٤؛ تذكره الخواص، ص ٣٠؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٧٧،
ح ٤٤ و

- (١٨٠) حليه الاولياء، ج ٦، ص ٥٩-٦٧.
- (١٨١) ميزان الاعتدال، ج ٢، ص ٢٨٣، رقم ٣٧٥٦.
- (١٨٢) تاريخ مدينه دمشق، ج ٨، ص ١٣٧-١٤٨.
- (١٨٣) حليه الاولياء، ج ٣، ص ٧٥.
- (١٨٤) الثقات، ج ٥، ص ٤٣٥.
- (١٨٥) حليه الاولياء، ج ٦، ص ١٢٥-١٣٥.
- (١٨٦) خلاصه الخزرجى، ج ٢، ص ٦٦، رقم ٣٥٦٦.
- (١٨٧) تهذيب التهذيب، ج ٥، ص ٢٢٥.
- (١٨٨) تاريخ دمشق، ج ٨، ص ٤٧٥.
- (١٨٩) الطبقات الكبرى، ج ٧، ص ٤٧١.
- (١٩٠) ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ١٢٥، رقم ٥٨٣٣ و ص ١٣١، رقم ٥٨٥١.
- (١٩١) لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٦٠، رقم ٥٨٠٦.
- (١٩٢) تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٨٤، رقم ٤٣٩٢.
- (١٩٣) وفيات الاعيان، ج ٣، ص ٢٧٩، رقم ٤٣٤.
- (١٩٤) تذكره الحفاظ، ج ٣، ص ٩٩١، رقم ٩٢٥.
- (١٩٥) مناقب خوارزمى، ص ٣١٣، ح ٣١٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٩، ح ٢٥١.
- (١٩٦) الدر النظيم، ج ١، ص ١١٦.
- (١٩٧) الصواعق المحرقة، ص ١٢٦، به نقل از دارقطنى.
- (١٩٨) الامالى، طوسى، ص ٣٣٢، ح ٦٦٧.

- ١٩٩) ميزان الاعتدال، ج ١، ص ٤٤١، رقم ١٦٤٣؛ لسان الميزان، ج ٢، ص ١٩٨، رقم ٢٢١٢.
- ٢٠٠) الاستيعاب، قسم سوم / ١٠٩٨، رقم ١٨٥٥.
- ٢٠١) التاريخ الكبير، ج ٢، ص ٣٨٢.
- ٢٠٢) تاريخ دمشق، رقم ١١٤٠ و ١١٤١ و ١١٤٢.
- ٢٠٣) امالي، ضبّي، مجلس ٦١.
- ٢٠٤) كفايه الطالب، ص ٣٨٦.
- ٢٠٥) المناقب، ح ١٥٥.
- ٢٠٦) جمع الجوامع، ج ٢، ص ١٦٥ و ١٦٦؛ مسند فاطمه عليها السلام، ص ٢١.
- ٢٠٧) كنز العمال، ج ٥، ص ٧١٧-٧٢٦، ح ١٤٢٤٣ و ١٤٢٤١.
- ٢٠٨) سورة نساء، آيه ٥٩.
- ٢٠٩) سورة مائده، آيه ٥٥.
- ٢١٠) سورة توبه، آيه ١٦.
- ٢١١) فرائد السمطين، ج ١، ص ٣١٢، ح ٣٥٠.
- ٢١٢) شرح ابن ابي الحديد، ج ٤، ص ٧٤، خطبه ٥٦.
- ٢١٣) اسد الغابه، ج ٣، ص ٤٦٩، رقم ٣٣٤١.
- ٢١٤) مناقب علي بن ابي طالب عليه السلام، ابن المغازلي، ص ٢٠.

(٢١٥) مسند احمد، ج ١، ص ١٣٥، ح ٦٤٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٧؛ صفه الصفوه، ج ١، ص ١٢١؛ مطالب السؤل، ص ٥٤؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢١٠ و ج ٧، ص ٣٤٨؛ تذكره الخواص، ص ١٧؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٧٠، ح ٣٦٥١٤؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٢٤؛ مسند على عليه السلام، سيوطي، ح ١٤٤ و ...

(٢١٦) شرح المواهب، ج ٧، ص ١٣؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٤٤١؛ الاصابه، ج ١، ص ٣٠٥؛ قطن الازهار المتناثره، سيوطي، ص ٢٧٨.

(٢١٧) مسند احمد، ج ١، ص ١٤٢، ح ٦٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ البدايه و النهائيه، ج ٧، ص ٣٨٤، حوادث سال ٤٠ هجري؛ الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٤؛ ذخائر العقبي، ص ٦٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٣٢؛ المختاره، حافظ ضياء، ج ٢، ص ٨٠، ح ٤٥٨؛ درّ السحابه، شوكانى، ص ٢١١.

(٢١٨) مسند احمد، ج ٦، ص ٥١٠، ح ٢٢٦٣٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧٥، ح ٤٩٩٦؛ مناقب على بن ابي طالب عليه السلام، ابن المغازلي، ص ٢٣، ح ٣٣؛ ذخائر العقبي، ص ٦٧؛ البدايه والنهائيه، ج ٧، ص ٣٨٣، حوادث سال ٤٠ هـ.

(٢١٩) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٢٩؛ كفايه الطالب، ص ٦٣؛ اسنى المطالب، ص ٤٩؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١٠١، ح ٨٧ و ص ١٠٢، ح ٨٨؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣١، ح ٨٤٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥؛ جامع الاحاديث، سيوطي، ج ١٦، ص ٢٦٣، ح ٧٨٩٩؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٥٨، ح ٣٦٤٨٧ و ...

السمطين، ج ١، ص ٦٨، ح ٣٤.

(٢٢٢) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٣ و ج ٦، ص ٥٠٤، ح ٢٢٥٩٧؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١١٧، ح ٩٨؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣٦، ح ٨٤٨٣؛ اسد الغابه، ج ٣، ص ٤٩٢، رقم ٣٣٨٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٢٩ و ج ٧، ص ٣٨٤؛ المناقب، خوارزمي، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المعجم الكبير، ح ٥٠٥٨؛ المعجم الاوسط، ح ١٩٨٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥١٧-٥٢٢؛ المختاره، ضياء مقدسي، رقم ٤٧٩ و ٤٨٠ و ٤٨١.

(٢٢٣) مسند احمد، ج ٥، ص ٤٩٨، ح ١٨٨١٥؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤؛ خصائص امير المؤمنين عليه السلام، نسائي، ص ١١٣، ح ٩٣؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٣٤، ح ٨٤٧٨؛ كفايه الطالب، ص ٥٥؛ الرياض النضره، ج ٣، ص ١١٤؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٣١؛ نزل الابرار، ص ٥٢؛ اسد الغابه، ج ٦، ص ٢٥٢، رقم ٦١٦٩؛ ينابيع الموده، ج ١، ص ٣٦، باب ٤.

(٢٢٤) المناقب، خوارزمي، ص ١٥٦، ح ١٨٥؛ المناقب، ابن المغازلي، رقم ٢٧؛ تاريخ دمشق، رقم ٥٢٠.

(٢٢٥) مسند احمد، ج ١، ص ١٩١، ح ٩٦٤؛ تاريخ بغداد، ج ١٤، ص ٢٣٦؛ مشكل الآثار، ج ٢، ص ٣٠٨؛ اسد الغابه، ج ٤، ص ١٠٨، رقم ٣٧٨٣؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٩، ح ٣٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٧ و ٤٨؛ البدايه والنهايه، ج ٥، ص ٢٣٠؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٣١، ح ٣٦٤١٧؛ مسند بزار، رقم ٦٣٢؛ مسند على عليه السلام، سيوطي، ص ٤٦؛ مسند ابو يعلى، رقم ٥٦٧؛ جمع الجوامع، ج ٢، ص ١٥٥؛ تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، ابن عساكر، رقم ٥١٠؛ المختاره، ضياء مقدسي، ج ٢، ص

٢٧٣، رقم ٦٥٤.

(٢٢٦) مسند احمد، ج ١، ص ١٨٩، ح ٩٥٤؛ خصائص نسائي، ص ١١٧، ح ٩٩؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣٦، ح ٨٤٨٤؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ٦٨، ح ٣٦؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥؛ كفايه الطالب، ص ٦٣؛ ميزان الاعتدال، ج ٣، ص ٢٩٤، رقم ٦٤٨١؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٠؛ تاريخ الخلفاء، ص ١٥٨؛ كثر العمال، ج ١٣، ص ١٥٨، ح ٣٦٤٨٧؛ مسند بزّار، ج ٣، ص ٣٥، رقم ٧٦٦؛ اسنى المطالب، ص ٤٩؛ المعجم الكبير، ح ٥٠٥٩؛ المعجم الاوسط، ح ٢١٣٠ و ٥٣٠١؛ تاريخ امير المؤمنين عليه السلام، ابن عساكر، رقم ٥١٥ و ٥١٦؛ جمع الجوامع، ج ٢، ص ٧٢؛ درّ السحابه، ص ٢٠٩.

(٢٢٧) حليه الاولياء، ج ٥، ص ٢٦؛ خصائص نسائي، ص ١٠٠، ح ٨٥؛ سنن نسائي، ج ٥، ص ١٣١، ح ٨٤٧٠؛ المناقب، ابن المغازلي، ص ٢٦، ح ٣٨؛ البدايه والنهائيه، ج ٥، ص ٢٣٠ و ج ٧، ص ٣٨٤؛ كثر العمال، ج ١٣، ص ١٥٤، ح ٣٦٤٨٠ و ص ١٥٧، ح ٣٦٤٨٦.

(٢٢٨)

(٢٢٩) اسد الغابه، ج ٥، ص ٢٩٧، رقم ٥١٦٢.

(٢٣٠)

(٢٣١) همان، ج ٣، ص ٤٩٢، رقم ٣٣٨٢.

(٢٣٢) خصائص نسائي، ص ١٦٧، ح ٥٨؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٥٤، ح ٨٥٤٢. شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٢٨، خطبه ٣٧؛ السيره الحلبيه، ج ٣، ص ٢٧٤.

(٢٣٣) المعجم الكبير، ح ٨٠٥٨.

(٢٣٤)

(٢٣٥) كتاب الموالاته، طبرى.

(٢٣٦) انساب الاشراف، ترجمه امير المؤمنين عليه السلام، رقم ١٦٩.

(٢٣٧) لسان الميزان، ج ٢، ص ٣٧٩.

(٢٣٨) مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٤.

(٢٣٩) المستدرک على الصحيحين، ج ٣، ص ٤١٩، ح ٥٥٩٤؛ المناقب، خوارزمي، ص ١٨٢، ح ٢٢١؛ تاريخ دمشق، ج ٨، ص ٥٦٨؛ تذکره الخواص، ص

٧٢؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٧؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٣٣٢، ح ٣١٦٦٢ و ...

(٢٤٠) مسند احمد، ج ٦، ص ٥٨٣، ح ٢٣٠٥١ و ٢٣٠٥٢؛ اسد الغابه، ج ١، ص ٤٤١، رقم ١٠٣٨؛ الرياض النضرة، ج ٣، ص ١١٣؛ البدايه و النهايه، ج ٥، ص ٢٣١ و ج ٧، ص ٣٨٤ و ٣٨٥؛ المعجم الكبير، ج ٤، ص ١٧٣، ح ٤٠٥٣؛ مختصر تاريخ دمشق، ج ١٧، ص ٣٥٤ و ...

(٢٤١) كتاب سليم بن قيس، ج ٢، ص ٧٥٧، ح ٢٥.

(٢٤٢) اسنى المطالب، ص ٤٩.

(٢٤٣) ينابيع الموده، ج ٣، ص ١٥٠، باب ٩٠؛ كتاب سليم، ج ٢، ص ٧٨٨، ح ٢٦.

(٢٤٤) كتاب سليم، ج ٢، ص ٨٣٤، ح ٤٢.

(٢٤٥) الامامه و السياسه، ج ١، ص ٩٧.

(٢٤٦) مناقب خوارزمي، ص ١٩٩، ح ٢٤٠.

(٢٤٧) شرح ابن ابى الحديد، ج ٢، ص ٢٠٦، خطبه ٣٥؛ وقعه صفين، ص ٣٣٨.

(٢٤٨) مناقب خوارزمي، ص ٢٠٥، ح ٢٤٠؛ تذكره الخواص، ص ٨٥.

(٢٤٩) مسند ابى يعلى موصلى، ج ١١، ص ٣٠٧، ح ٦٤٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٥.

(٢٥٠) ينابيع الموده، ج ٢، ص ٧٣، باب ٥٦.

(٢٥١) كفايه الطالب، ص ٦١.

(٢٥٢) كتاب سليم، ج ٢، ص ٧٧٧، ح ٢٦.

(٢٥٣) ربيع الابرار، ج ٢، ص ٥٩٩.

(٢٥٤) حليه الاولياء، ج ٥، ص ٣٦٤.

(٢٥٥) عقد الفريد، ج ٥، ص ٥٦-٦١.

(٢٥٦) الفِصل، ج ٤، ص ٢٢٤.

(٢٥٧) لسان الميزان، ج ٤، ص ٢٢٩، رقم ٥٧٣٧.

٢٥٨) المحلّى، ج ١٠، ص ٤٨٢.

٢٥٩) مسند احمد، ج ٥، ص ٣٢٦، ح ١٧٨٥٧؛ خصائص نسائي، ص ١٦٢؛ مستدرک حاکم، ج ٣، ص ١٥١، ح ٤٦٧٩ و ...

٢٦٠) عقد الفريد، ج ٤، ص ١٥٥.

٢٦١) كنز العمال، ج ١٣، ص ١٩٥، ح ٣٦٥٨٢.

٢٦٢) تاريخ

طبری، ج ۵، ص ۱۴۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳۵.

(۲۶۳) صحیح مسلم، کتاب الاماره.

(۲۶۴) الفصل، ج ۴، ص ۱۶۱.

(۲۶۵)

(۲۶۶) الاصابه، ج ۲، ص ۵۱۲، رقم ۵۷۰۴.

(۲۶۷)

(۲۶۸) المعجم الكبير، ج ۱۰، ص ۹۶، ح ۱۰۰۷۱.

(۲۶۹) مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۳۷، ح ۵۶۶۱.

(۲۷۰) منهاج السنه، ج ۷، ص ۳۱۹.

(۲۷۱) سلسله الاحاديث الصحيحه، ح ۱۷۵۰.

(۲۷۲) البينات، محمود زعبي.

(۲۷۳) سوره حديد، آيه ۱۵.

(۲۷۴) تفسير رازی، ج ۲۹، ص ۲۲۷.

(۲۷۵) معالم التنزيل، ج ۸، ص ۲۹.

(۲۷۶) الكشاف، ج ۴، ص ۴۷۶؛ زادالمسیر، ج ۸، ص ۱۶۸؛ غرائب القرآن درحاشیه تفسیر طبری، ج ۲۷، ص

۱۳۱؛ انوارالتنزيل؛ مدارك التنزيل، ج ۴، ص ۲۲۶؛ تفسیر جلالین و ...

(۲۷۷) شرح مقاصد، ج ۲، ص ۲۹۰.

(۲۷۸) ابن فارس، معجم مقایس اللغه، ص ۱۱۰۴.

(۲۷۹) راغب اصفهانی، مفردات، ص ۵۳۳.

(۲۸۰) المیزان، ج ۶، ص ۱۲.

(۲۸۱) همان، ج ۵، ص ۳۶۸.

(۲۸۲) البینات.

(۲۸۳) سوره حج، آیه ۷۸.

(۲۸۴) تفسیر رازی، ج ۲۳، ص ۷۴.

(۲۸۵) سوره انعام، آیه ۶۲.

(۲۸۶) تفسیر نیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۸.

(۲۸۷) مسند احمد، ج ۴، ص ۴۳۸.

(۲۸۸) سوره حدید، آیه ۱۵.

(۲۸۹) البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۳۴۷.

(۲۹۰) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۵۸.

(۲۹۱) الرياض النضره، ج ۱، ص ۲۰۵.

(۲۹۲) المراجعات، رقم ۵۸.

(۲۹۳) سیره نبویه، زینی دحلان در حاشیه سیره حلبیه، ج ۲، ص ۳۴۶.

(۲۹۴) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۱۲.

(۲۹۵) المراجعات، ص ۴۰۷.

(۲۹۶) البینات.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

